عنوان:

ادله قاعده قرعه از دیدگاه متاخرین

استاد راهنما:

**حجت الاسلام و المسلمین موسی نژاد زید عزّه**

پژوهشگر:

**سجاد مونسی**

مقطع تحصیلی:

**پایه ششم**

درس پژوهشی:

**فقه4**

مرکز آموزشی:

**مدرسه علمیّه علوی قم**

سال تحصیلی:

**۱۳۹8-۹9**

**بسم اللّه الرحمن الرحیم**

تقدیم؛

تقدیم به **اندیشـه­ای** که جان ها را به عطر بندگی آراست.

تشکّر؛
حمد و سپاس **خداوند حکیم**؛ که اولیاءالله خود را در مسیر تعقّـل ما قرار داد.

**چکیده:**

یکی از پرکاربرد ترین قواعد فقهی قاعده قرعه است که محصور در باب خاصی نبوده و در جای جای ابواب فقهی رد پای خود را به جا گذاشته است ، تا حدی که بر خلاف گمان مرحوم امام که کاربرد این قاعده را تنها متعلق به موارد تزاحم حقوق دانسته اند، در غیر آن مانند: تعیین جهت قبله و غسل میتی که خنثی مشکل است ، نیز کاربرد دارد.

فلذا برای شناخت مشروعیت این قاعده ابتدا به سراغ آیات و روایات رفته و مشاهده شد قرآن کریم در دو جا مشروعیت این عمل را به مسلمانان گوش زد کرده .در بررسی روایات به تعداد زیادی از عبارات معصوم برخوردیم که ائمه گرانقدر ما در مواردی خاص ، قرعه را تنها راه حل شرعی معرفی کرده اند، البته این جدای از روایاتی است که ائمه علیهم السلام به طور عام از قرعه ، به عنوان راهکار شرعی یاد کرده بودند. به غیر از آیات و روایات اجماع و بنای عقلا و عقل نیز بر مشروعیت این قاعده صحه می گذارند.

کلید واژه: قاعده فقهی، مجهول ، قرعه ، مشکل

فهرست

[مقدّمه: 1](#_Toc37221289)

[فصل اول : کلیات 2](#_Toc37221290)

[1.تفاوت قواعد فقهیه با مسائل اصولی 2](#_Toc37221291)

[2.معناى لغوى قرعه 4](#_Toc37221292)

[3.معنای اصطلاحی قاعده قرعه 5](#_Toc37221293)

[4.گستره قاعده قرعه 5](#_Toc37221294)

[برخى از مصاديق جريان قاعده قرعه 6](#_Toc37221295)

[موارد جريان قرعه در غير از باب تزاحم حقوق 10](#_Toc37221296)

[فصل دوم: ادله ی نقلی قاعده قرعه 11](#_Toc37221297)

[1.آيات قرآن كريم 12](#_Toc37221298)

[مفردات آيات و معانى آن‌ها 12](#_Toc37221299)

[چگونگى استدلال به آيات 13](#_Toc37221300)

[ب) آيه 44 سوره آل عمران 13](#_Toc37221301)

[چگونگى استدلال به آيه بر مشروعيت قرعه 13](#_Toc37221302)

[2.روایات 14](#_Toc37221303)

[عبارات علما در باب روايات 14](#_Toc37221304)

[تقسيم روايات 14](#_Toc37221305)

[روايات عام 14](#_Toc37221306)

[روايات عام فى الجمله 19](#_Toc37221307)

[روايات خاص در باب مشروعيت قرعه 20](#_Toc37221308)

[فصل سوم : ادله غیر نقلی قاعده قرعه 28](#_Toc37221309)

[1.اجماع 28](#_Toc37221310)

[نتيجه بحث در اجماع 29](#_Toc37221311)

[2.بنای عقلا 29](#_Toc37221312)

[وسعت موارد قرعه در شريعت نسبت به موارد عقلا 30](#_Toc37221313)

[3.عقل 30](#_Toc37221314)

[دلیل پنچم 30](#_Toc37221315)

[مقصود از اختلال نظام 31](#_Toc37221316)

[تفكيك بناى عقلا و دليل عقل از يكديگر 31](#_Toc37221317)

[4.سیره متشرعه 31](#_Toc37221318)

[منابع: 32](#_Toc37221319)

مقدّمه:

**یکی از ابزار های مهمی که فقیه باید برای رسیدن به حکم شرعی به آن مسلح باشد ، قواعد فقهیه است. چراکه به وسیله ی انطباق مصادیق بر حکم کلی آنها می تواند به حکم شرعی آنها دست یابد. اکثر قواعد فقهیه مختص به باب خاصی از ابواب فقهی هستند و در دیگر ابواب کارآیی ندارند ، اما در این میان هستند قواعدی که تنها مختص به باب خاصی نبوده بلکه به فراخور ، در بسیاری از مسائل و ابواب فقهی کاربرد دارند.یکی از این قواعد عام فقهی ، قاعده قرعه است ؛ البته با این تفاوت که این قاعده سبقه ی تاریخی طولانی با خود به همراه دارد. با مطالعه ی کتب تاریخی و آیات قرآن متوجه می شویم که پیشنیان ما و به طور خاص قوم بنی اسرائیل از قرعه برای حل مشکلات خود استفاده می نمودند و این عمل با گذشت زمان نه تنها کهنه نشده است بلکه بعد از گذشت قرن ها اکنون نیز مورد استفاده قرار می گیرد برای مثال در قوانین بین المللی مسابقات ورزشی ذکر شده است که اگر طرفین در طول مسابقه نتوانند برتری خود را اثبات کنند باید قرعه ، برنده را مشخص کند. اما از آنجایی که فقهیه تنها و تنها ، به دنبال دستیابی به حکم شرعی است لازم است که از شرعیت این عمل یقین حاصل کند و به دنبال دلایل شرعی آن باشد .ولی با بررسی مقالات و پژوهش ها پیرامون قاعده قرعه متوجه می شویم که همگی همت اصلی خود را در کاربرد و روش ها معطوف کرده اند ، غافل از اینکه آنچه دارای اهمیت و اولویت برای فقیه می باشد شرعیت آن است و در مرتبه ی بعد سراغ کاربرد و روش میرود. همین مطلب انگیزه ای شد تا با بازخوانی کلام علما و فقها خصوصا متاخرین آنها به این مهم دست یابیم ،اما متاسفانه کمتر کسی از این بزرگواران هستند که به طور کامل و دفعه واحده به بررسی این قاعده پرداخته باشد ، بلکه غالبا متناسب با بحث و طردا للباب به بررسی این قاعده پرداخته اند بنابراین باید با تلاشی مضاعف نظرات این عزیزان از میان کلماتشان اصطیاد شده و ادله ی مستفاد از آیات و روایات در یک فصل و سایر ادله در صورت وجود در فصلی دیگر نگاشته شود .**

**فصل اول : کلیات**

**1.تفاوت قواعد فقهیه با مسائل اصولی**
مرحوم شیخ انصاری و دیگران بین مسئله اصولی و قاعده فقهی تفاوت ها و فرق های را بیان نموده‌اند:

1.گاهی می‌ گویند مسئله اصولی مال مجتهد[[1]](#footnote-1) است، بر خلاف قاعده فقهیه که اعم است، یعنی هم مال مجتهد است و هم مال غیر مجتهد.
ولی این فرق ظاهرا صحیح نیست، زیرا همان گونه که مسئله اصولیه مال مجتهد است، بسیاری از قواعد فقهیه هم مال مجتهد است، مثلا «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» یک قاعده فقهیه است، و حال آنکه مقلد و غیر مجتهد نمی‌تواند به آن عمل کند، یعنی اصلاً نمی‌داند که ما یضمن چیست و ما لا یضمن چیست؟
بنابراین، این تفاوت و فرقی که گفته‌اند که مسئله اصولیه مال مجتهد است و قواعد فقهیه اعم می‌باشد درست نیست، چون قواعد فقهیه هم اعم نیست، البته ممکن است بعضی از قواعد فقهیه اعم باشد مانند قاعده «کل‌ شیء طاهر» اما خیلی از قواعد فقهیه مال مجتهد است.
2. فرق دومی که گفته‌اند این است که مسئله اصولیه در تمام فقه حاکم است، یعنی از اول طهارت تا آخر دیات مسئله اصولیه حاکم است، اما قاعده فقهیه مختص به یک باب است.مثال: مثلاً، قاعده «لا تعاد الصلات» فقط مال صلات است. بنابراین، مسائل اصولیه گسترده است، در حالی که قاعده فقهیه گستردگی ندارد.
باید گفت که این فرق هم درست نیست. چرا؟ چون برخی از قواعد فقهیه گسترده است، یعنی از اول کتاب طهارت گرفته تا آخر دیات جریان و کاربرد دارد مانند قاعده «لا ضرر و قاعده لا حرج».
پس معلوم شد این دو فرقی که بین مسئله اصولی و قواعد فقهیه گفته‌اند، درست نیست.چون در فرق اول گفته شد که مسئله اصولیه مال مجتهد و قاعده فقهیه اعم است، ولی ما گفتیم این فرق درست نیست، چون بسیاری از قواعد فقهیه هم مخصوص مجتهد است.
تفاوت دوم این بود که مسئله اصولیه فراگیر است، قاعده فقهیه فراگیر نیست.در جواب گفته می شود که گاهی قواعد فقهیه هم فراگیر است.
3. فرق سوم این است که مسائل اصولیه، نتیجه‌اش کلی است، بر خلاف قواعد فقهیه که گاهی نتیجه‌اش جزئی [[2]](#footnote-2)است، مثلاً «خبر الواحد حجة» کلی است، یعنی همه جا را می‌گیرد، برائت حجت است همه جا را می‌گیرد، اما قواعد فقهیه موضعی است، «کلّ‌ شیئ طاهر حتی تعلم أنّه قذر».
باید گفت که این فرق هم صحیح نیست. چرا که برخی از مسائل اصولی هم نتیجه‌اش جزئی است مانند استصحاب، چون شما می‌گویید این ثوب من پاک بود، حالا هم پاک است، یعنی استصحاب با اینکه یک مسئله اصولی [[3]](#footnote-3) است و در عین حال گاهی نتیجه‌اش جزئی است مانند استصحاب ثوب، مگر اینکه بگویید استصحاب در احکام کلیه مسئله اصولی است، ‌اما در موضوعات مسئله اصولی نیست، بلکه یک قاعده فقهیه است.
بنابراین، این سه فرقی که مرحوم شیخ و دیگران گفته‌اند، ‌جامع نیست، البته شیخ انصاری می‌فرماید استصحاب در احکام کلیه از مسائل اصولی است، ولی در موضوعات مسئله فقهیه است.

4. مرحوم امام یک فرق چهارمی را بیان می‌ کرد که من آن را اجمالاً در تهذیب الأصول نوشته‌ام، ایشان از همان اصطلاح فلسفی استفاده می‌کرد و می‌ فرمود : ما گاهی «ما به ینظر» داریم و گاهی «ما فیه ینظر» داریم، فرق این تعبیر این است که: «ما به ینظر» وسیله است، اما «ما فیه ینظر» هدف است، مثلاً، اگر کسی بخواهد نظر اسلام را در باره دنیا بگوید، خواهد گفت که اسلام معتقد است که دنیا و مادیات «ما به ینظر» است نه «ما فیه ینظر».
خلاصه فرق است بین وسیله و بین هدف، ایشان می‌فرماید مسائل اصولیه[[4]](#footnote-4) وسیله، و «ما به ینظر» است و در واقع می‌خواهیم به وسیله آن استنباط کنیم، اما مسائل فقهی «ما به ینظر» نیست بلکه «ما فیه ینظر» است، مثلاً: «آینه» ما به ینظر است، عکس ما فیه ینظر است، البته این بیان هم بیان خوبی است،‌ منتها به شرط اینکه به نحوی که من توضیح می‌دهم، توضیح بدهید، یعنی ما به ینظر و ما فیه ینظر، مسائل اصولیه وسیله است، اما قواعد فقهیه هدف است نه وسیله.پس مسئله اصولیه ما به ینظر است در حالی که قاعده فقهیه ما فیه ینظر می‌باشد.این چهار فرقی است که علمای گفته اند .

5. دیدگاه پنچم ، دیدگاه آیت الله سبحانی حفظه الله است و آن این است که مسائل اصولی را در یک جدول بیاوریم، سپس قواعد فقهیه را در یک جدول دیگر بیاوریم، آنگاه این دو تا را در مقابل هم قرار بدهیم، تا روشن شود که فرق قواعد فقهیه با مسائل اصولیه چیست؟ اگر کسانی تمام مسائل کفایة را در یک جدول بیاورند، در مباحث الفاظ، بحث از دلالت الفاظ بر حرمت یا بر وجوب، ‌یا بر مرة یا بر تکرار است، یعنی بحث در حجیت است، به این معنا که:
هل الأمر حجة فی الوجوب، نهی حجة فی الحرمة، امر حجة علی الفور، نهی حجة علی التحریم؟
سپس سراغ باب ملازمات برویم، هل هناک ملازمة بین وجوب الشیئ و مقدمته، هل هناک ملازمة بین حرمة الشیئ و حرمة مقدمته، هل هناک ملازمة بین وجوب الشیئ و حرمة ضده، در تمام اینها دنبال حجت هستیم که آیا حجت بر وجوب مقدمه داریم، یا حجت بر حرمت مقدمه داریم‌، حجت بر حرمت ضد داریم؟ آنگاه سراغ مفاهیم می‌رویم، ‌در مفاهیم هم دنبال حجت هستیم، و هکذا در عام و خاص و مطلق و مقید، دنبال حجت هستیم.
سپس سراغ جلد دوم کفایه می‌رویم، بحث در حجیت ظواهر است، حجیت خبر واحد، ‌حجیت اجماع منقول و شهرت است، سپس به اصول عملیه می‌ رسیم، بحث در حجیت است که آیا حجت در این شرائط چیست؟ حتی در مبحث تعادل و ترجیح به دنبال حجت هستیم.
پس اگر مسائل اصولیه را در یک ردیف قرار بدهیم، همه‌اش دنبال حجیت است و به اصطلاح حضرت امام «ما به ینظر» است، یعنی با این می‌خواهیم فقه را بفهمیم، و حال اگر کسی قواعد فقهیه را جدول کند، در می‌یابد که ما به ینظر نیست، بلکه ما فیه ینظر می‌باشد و می‌خواهیم احکام را بفهمیم، مانند:
1-«الزموهم بما الزموا به انفسهم».
2-« ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده».
3-یا مثلاً می‌گوییم:« المؤمنون عند شروطهم».
4-« کل شرط واجب الوفاء إلّآ ما حرّم حلالاً أو حلل حراماً»؛

در تمام اینها دنبال احکام هستیم یا احکام فرعیه یا احکام وضعیه، فلذا این روشی که ما انتخاب کردیم، روش مطابق روز است، یعنی انسان مسائل یک علم را جدول بندی می‌کند، مسائل علم دیگر را هم جدول بندی می‌کند، اینها رو در روی یک دیگر قرار می‌دهد، می‌بیند که در اولی به دنبال حجت بر حکم هستیم، ولی در دومی به دنبال خود حکم هستیم،‌ در آنجا به دنبال حجتی هستیم بر حکم شرعی، ولی در اینجا گم شده را پیدا کردیم، گم شده را بحث می‌کنیم و می‌گوییم المؤمنون عند شروطهم، الصلح جائز بین المسلمین.
پس اگر از ما پرسیده شود که فرق مسئله اصولیه با قواعد فقهیه چیست؟
در جواب می‌گوییم فرق شان در محمولات است، محمولات علم اصول حجیت است، اما محمولات قواعد فقهیه حجیت نیست بلکه یا احکام تکلیفیه خمسه است یا احکام وضعیه.[[5]](#footnote-5)

مدرسه فقاهت درس خارج آیت الله سبحانی؟؟

**2.معناى لغوى قرعه**

درباره معناى لغوى قرعه گفته شده است:

إنّ القرعة مأخوذة من قارعة القلوب، أي: ما يخوّفها، لأنّ قلب كلّ من المتقارعين في الشدّة والمخافة حتّى يخرج سهمه. أو من القرع، بمعنى الضرب، حيث إنّه يضرب بالعلامة على الحصّة.

قرعه از «قارعة القلوب» به معناى آن‌چه كه قلب‌ها را مى‌ترساند، گرفته شده است. زيرا، قلب كسانى كه براى آن‌ها قرعه انداخته مى‌شود در ترس بوده و به تپش مى‌افتد كه آيا قرعه به نام وى درمى‌آيد يا خير. و يا آن‌كه از «قرع» به معناى كوبيدن گرفته شده است و در مَثَل آمده كه: «مَن قرع بابا و لَجّ وَلَج»، يعنى: كسى كه دربى را زياد بكوبد و اصرار بر آن داشته باشد، آن درب به روى او باز مى‌شود.

ليكن با مراجعه به ديگر كتاب‌هاى لغت معلوم مى‌گردد مسأله كمى تفاوت دارد. چنين نيست كه قرعه از «قارعة القلوب» گرفته شده باشد. به هيچ عنوان بحث ترس و شدّت زدن قلب مطرح نيست. در لغت، براى معلوم شدن معناى «قَرَعَ» بايد ديد به چه چيزى اضافه شده است. اگر به كلمه «الباب» اضافه شده باشد «قرَع الباب» به معناى كوبيدن و زدن است؛ امّا اگر به «شى‌ء» اضافه شود «قرَع الشى‌ء» به معناى انتخاب كردن و برگزيدن خواهد بود.لذا، دليلى ندارد كه گفته شود قرعه از «قارعة القلوب» است.

علاوه بر اين، معناى ديگرى كه براى واژه قرعه ذكر شده، «مال برگزيده» است.

جوهرى مى‌نويسد:القُرْعَةُ أيضا: خيارُ المال. يقال: أَقْرَعُوهُ، إذا أعطَوه خيارَ النهبِ.

هم‌چنين در بعضى ديگر از كتاب‌هاى لغت، قرعه را به معناى «السُهمة» از سهام و نصيب و بهره آورده‌اند. گاه آمده است «قَرَعَ السَّهمُ القرطاسَ إذا أصابَه» يعنى تير را زد و به كاغذ و هدف خورد.

نتيجه آن‌كه معناى مذكور در ابتداى گفتار، به نظر مى‌رسد كه صحيح نمى‌باشد و قرعه از «قارعة القلوب» نيست؛ بلكه به معناى برگزيده شى‌ء و نصيب و بهره است.

<http://fazellankarani.com/persian/books/content/>

**3.معنای اصطلاحی قاعده قرعه**

به نظر مى‌رسد از ميان ديدگاه‌هاى مطرح شده، نظريه محقّق بجنوردىرحمه‌الله از همه صحیح تر باشد؛ ايشان در صفحه 68 از جلد اوّل القواعد الفقهية مى‌نويسند:

 «أنّ الذي يستفاد من مجموع الأدلّة أنّ مورد القرعة هي الشبهة الموضوعيّة المقرونة بالعلم الإجمالي الذي لا يمكن فيه الاحتياط، أو لا يجوز وإن كان ممكنا، أو لا يجب و ليس هناك أصل أو أمارة موافق للمعلوم بالإجمال كي يكون موجبا لانحلاله، وبعبارة أخرى: يكون من المعضلات، ففي مثل هذا المورد شرّعت القرعة لحلّ المعضلة والمشكلة. ... ومعلوم أنّ المراد هو الموضوع المشتبه الذي ما نزل بالخصوص حكم لا في الكتاب ولا في السنّة، وإلاّ فالموضوعات الكلّية حكمها في الكتاب والسنّة موجودة، كما أنّه لا يمكن أن يكون المراد الشبهة البدويّة؛ لأنّها أيضا حكمها في الكتاب والسنّة موجودة وليست بمعضلة، لأنّ القواعد المجعولة للشكّ مستوعب لجميع الشكوك البدويّة، فلا بدّ وأن يكون المراد ما ذكرناه من الضابط لمورد القرعة حتّى تكون من المعضلات».

 البته امام خمينى رضوان الله‌ عليه نیز بر اين عقيده است كه از روايات و عبارت‌هاى فقيهان استفاده مى‌شود، محل جريان قرعه باب قضا و موارد تنازع و تزاحم حقوق است به شرط آن كه مرجّحى وجود نداشته نباشد و طريق ديگرى براى احراز واقع نباشد. چرا كه روشن است قرعه، امرى عقلايى است و عقلا آن را فقط در اين مورد جارى مى‌كنند.علاوه بر اين، با مراجعه به مواردى كه در شرع قرعه انداخته شده، مثل جريان حضرت يونس و حضرت مريم عليهم‌السلام و نيز قرعه كشى رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌و‌آله در جريان تعمير و ساختن خانه كعبه، معلوم مى‌گردد اين موارد به عنوان حكم شرعى تعبّدى نبوده و بلكه عمل به امرى عقلايى بوده است.

بنابراين، قرعه امرى مرسوم و شناخته شده در ميان عقلا بوده كه از زمان‌هاى گذشته صورت مى‌پذيرفته و شارع با آن‌ها عينا موافقت كرده است.

4.گستره قاعده قرعه

از قواعد بسيار مهم و پركاربرد فقه، قاعده قرعه است كه از نظر مباحث علمى گستره وسيعى داشته و بلكه مى‌توان گفت در تمامى ابواب فقه جريان دارد. ليكن اين مسأله باعث نمى‌گردد كه قاعده فوق، فقهى نباشد.

توضيح اين‌كه: از جمله تفاوت‌هاى قاعده اصولى و فقهى كه محقّقان ذكر كرده‌اند اين است كه قاعده اصولى به باب خاصّى اختصاص ندارد و در همه ابواب فقهى جارى است؛ به عنوان مثال، هنگامى كه گفته مى‌شود صيغه «افعل» بر وجوب دلالت مى‌كند و يا ظاهر در وجوب است، تفاوتى بين عبادات و معاملات نيست؛ در همه جا اين مطلب تحقّق دارد. در مقابل، ادّعا كرده‌اند قواعد فقهى معمولاً به ابواب معيّنى از فقه اختصاص دارد؛ مثل اين كه قاعده «لا تُعاد» فقط در مباحث صلاة جريان دارد و يا قاعده «فراغ و تجاوز» در برخى از ابواب فقهى جارى مى‌شود. اين مطلب، هر چند مشهور است، اما در جاى خود اثبات شده كه موارد نقض زيادى دارد و به عنوان فارق بين قاعده اصولى و فقهى صحيح نيست. از جمله موارد نقض، اين است كه قاعده «لا ضرر» و «لا حرج» در همه ابواب فقه جارى مى‌‌شوند. قاعده قرعه نيز اين‌‌گونه بوده و در تمامى ابواب فقهى، به ويژه باب قضا و شهادات جريان دارد.

**برخى از مصاديق جريان قاعده قرعه**

از ديگر نكاتى كه تذكر آن قبل از بررسى ادلّه قاعده قرعه و مباحث آن ضرورى است، اشاره به بعضى از مصاديق جريان اين قاعده از سوى فقها است كه زمينه‌اى براى تشحيذ ذهن در اين مسأله مى‌باشد.

خنثای مشکل

در بحث خنثاى مشكل، اگر كودكى كه خنثاى مشكل است و سنّى كم‌تر از سه سال دارد، از دنيا برود، غُسل او را چه كسى بر عهده مى‌گيرد، مرد يا زن؟ محقّق خويى قدس‌سره در اين رابطه مى‌نويسد:

وقد ذهب الشيخ قدس‌سره إلى القرعة في المقام ليظهر أنّ الخنثى رجل حتّى يغسله الرّجال، أو أنّه امرأة فتغسلها النِّساء، ولم يستبعده الماتن قدس‌سره واستدلّ عليه بالإجماع والأخبار. والظاهر أنّ مراده بالأخبار هو الأخبار الواردة في أنّ القرعة لكلّ أمر مشكل أو مشتبه أو مجهول على اختلاف الروايات. وكذا مراده بالإجماع هو الإجماع على أنّ القرعة للأمر المشتبه[[6]](#footnote-6) .

شيخ طوسى رحمه‌الله [[7]](#footnote-7)در اين‌جا فرموده است براى مشخص شدن مرد يا زن بودن خنثاى مشكل بايد قرعه كشيد و دليل آن را روايات و اجماع ذكر مى‌كند.

نكته‌اى كه وجود دارد، اين است كه با آن كه جريان قرعه در اين مسأله محلّ بحث است، ليكن شيخ طوسى رحمه‌الله به اجماع تمسّك مى‌كند. اين كار بدين جهت است كه ايشان كبراى مورد قبول اماميه را در موردى تطبيق كرده و براى آن ادّعاى اجماع مى‌كند. به اين بيان كه: همه فقها مى‌گويند «القرعة لكلّ أمر مشكل» و بر اين قاعده، اجماع وجود دارد؛ پس، اجماع داريم در اين مورد بايد قرعه انداخته شود. لذا، اين‌گونه نبوده كه شيخ طوسى قدس‌سره در زمان خود جستجو كرده و ديده است تمامى فقها قائل‌اند به اين كه در خنثاى مشكل بايد قرعه انداخته شود. بنابراين، مراد شيخ طوسى رحمه‌الله از اجماع، اجماع بر كبرا است.

محقّق خويى رحمه‌الله فتواى شيخ طوسى قدس‌سره را رد كرده، مى‌نويسد:

لا يمكن المساعدة على دعوى التطبيق بوجه، وذلك لأنّ القرعة إنّما هي للأمور الّتي لم يعلم حكمها بحسب الواقع أو الظاهر، فلا يتأتى في قبال العلم الإجمالي بحرمة النظر أو وجوب التغسيل...[[8]](#footnote-8)

ايشان مى‌گويد: قرعه در اين فرض جريان پيدا نمى‌كند؛ زيرا جريان قرعه درجايى است كه به حسب واقع يا ظاهر حكم را ندانيم. در حالى كه در اين مسأله علم اجمالى وجود دارد. يعنى اگر خنثا مرد باشد، بر مرد واجب مى‌شود كه او را غسل دهد و اگر زن باشد، غسل دادن او بر مرد حرام خواهد بود و غاسل نمى‌تواند به او نگاه كند. پس، علم اجمالى به وجوب تغسيل و حرمت نظر وجود دارد. در موارد علم اجمالى نيز نمى‌توان از قرعه استفاده كرد.

محقّق خويى قدس‌سره در جايى ديگر مى‌نويسد:

إنّما الثابت اعتبارها في الجملة وبنحو الموجبة الجزئية كما في الأموال المشتبهة ونحوها ممّا قام عليه الدليل[[9]](#footnote-9)؛

اعتبار قرعه به صورت موجبه جزئيه ثابت است و در هر موردى كه دليل بر آن وجود داشته باشد، جارى مى‌گردد؛ هم‌چون بحث اموال مشتبه.

از اين عبارت استفاده مى‌شود كه ايشان قرعه را به عنوان قاعده‌اى كلّى نپذيرفته‌اند و بلكه معتقدند فقط در مواردى اندك جارى مى‌گردد. با اين حال، در باب زكات همين مطلب را زير سؤال برده و درست بر خلاف آن، نوشته‌اند:

... لا لاحتياج العمل بدليل القرعة إلى الجابر وهو عمل الأصحاب إذ لا قصور في حجّيّته ليحتاج إلى الجبر، ولا يلزم من الأخذ بعمومه تخصيص الأكثر[[10]](#footnote-10)

مطابق اين گفتار، حجّيت دليل قرعه داراى قصورى نيست كه به واسطه عمل فقها و اصحاب جبران گردد؛ و نيز اخذ به عموم آن مستلزم تخصيص اكثر نيست. به عبارت ديگر، در اين بيان، محقّق خويى قدس‌سره عموميت قاعده قرعه و عمل بر طبق آن را مى‌پذيرند.

اجتماع جنب، محدث و ميّت (در جايى كه يك ظرف آب هست)

نمونه ديگرى كه براى جريان قاعده قرعه ذكر شده، اين مسأله است كه اگر سه فرد كه يكى جُنب، دومى محدِث و سومى ميّت، وجود داشته باشند و فقط يك ظرف آب كه براى يكى از اين سه مورد كفايت مى‌كند، موجود باشد، در صورتى كه آب ملك هيچ كدام نبوده و مباح باشد، مشهور فقها قائل‌اند كه افضل، اختصاص آن آب به شخص جنب است؛ ليك صاحب جواهر قدس‌سرهبعد از نقل عبارت‌هاى فقها مى‌نويسد:

قد يظهر من بعضهم الرجوع في جملة من هذه الصور إلى القرعة، وهو لا يخلو من وجه لو علم تعيّنه في الواقع واشتبه، لكنّه أحوط على كلّ حال[[11]](#footnote-11).ايشان نظر فقهايى كه گفته‌اند: در اين مورد قرعه انداخته شود را مى‌پذيرد و آن را مطابق با احتياط مى‌داند، حتى در صورتى كه واقع معيّنى هم نداشته باشد. روشن است شبهه موجود در اين فرض، شبهه حكميه است نه موضوعيه.

جهت قبله

مورد سوم به بحث قبله مربوط است. مشهور فقها بر اين عقيده‌اند كه اگر كسى جهت قبله را نمى‌داند و ظنّ به آن هم ندارد، بايد به سمت جهات اربعه يعنى چهار نماز بخواند. در مقابل مشهور، دو نظر ديگر وجود دارد:

1.بزرگانى چون صدوق، عمانى و علاّمه در كتاب مختلف معتقدند خواندن نماز به يك جهت كافى بوده و لازم نيست به هر چهار طرف نماز بخواند.[[12]](#footnote-12)

2.سيّد بن طاوس قدس‌سره در كتاب الامان گفته است براى معلوم شدن جهت قبله از ميان جهات چهارگانه قرعه انداخته مى‌شود[[13]](#footnote-13)

صاحب جواهر رحمه‌الله بر اين نظر اشكال كرده، آن را نمى‌پذيرد. او مى‌نويسد:

... وأضعف منه ما يحكى عن ابن طاوس في الأمان من الخطأ من الاجتزاء بالقرعة، لكونها لكل أمر مشكل، إذ هو مع اقتضائه طرح الأدلة السابقة الرافعة للإشكال بهذا الخبر الذي هو من المشكلات مخالف للإجماع بسيطه ومركّبه، محصّله ومنقوله، بل لم يعهد استعمال القرعة في معرفة الأحكام الشرعية التكليفية والوضعية حتّى من السيّد المزبور في غير المقام كما اعترف به الأستاذ الأكبر في شرح المفاتيح[[14]](#footnote-14)

خلاصه كلام ايشان اين است كه:

اولاً، لازمه نظريه ابن طاوس قدس‌سره اين است كه تمامى ادلّه وارد در اين مقام كه با عمل به آنان ديگر مشكلى باقى نمى‌ماند، به سبب اين خبر وارد در قرعه كه خود از مشكلات است، كنار گذاشته شود.

ثانيا، اين نظريه با اجماع به تمامى انواعش مخالف است.

و ثالثا، اجراى قرعه در شناخت احكام شرعى تكليفى و وضعى معهود نيست. مسأله حاضر نيز از يك جهت حكم تكليفى است، چرا كه نمى‌دانيم در چنين شكى شارع چه وظيفه‌اى براى ما قرار داده است و از ديگر سو، حكم وضعى است، يعنى اين‌كه كدام سمت قبله است؟

نكته‌اى كه بايستى به آن تذكر داده شود، اين‌كه: اگر سيد بن طاوس رحمه‌الله قرعه را نسبت به وجوب نماز به يكى از اطراف و صحّت اين نماز جارى كنند، در اين صورت، مسأله مورد نظر از قبيل شبهه حكميه مى‌گردد و نه موضوعيه؛ و بنابراين،اشكال صاحب جواهر قدس‌سره اگر اصل مبنا را پذيرا باشيم كه قاعده قرعه در احكام تكليفى جارى نمى‌شود بر نظريه ابن طاوس رحمه‌الله وارد است. امّا اگر گفته شود مراد سيّد رحمه‌الله از جريان قرعه، تعيين قبله از جهت موضوع خارجى است؛ يعنى به وسيله قرعه، قبله معيّن شود، ديگر اشكال صاحب جواهر قدس‌سره وارد نمى‌شود.

تشاحّ در اذان

از ديگر فروعى كه قاعده قرعه در آن جارى شده، فرع زير در باب اذان است:

السادسة: إذا تشاحّ الناس في الأذان قدّم الأعلم ومع التساوي يقرع بينهم.[[15]](#footnote-15)

در صورتى كه مردم براى گفتن اذان با يكديگر نزاع كنند، اعلم مقدّم است و در صورت تساوى افراد در اعلميت، ميان آن‌ها قرعه انداخته مى‌شود.

باب استخاره

در باب «صلاة الاستخارة» و استخاره به وسيله كاغذ و قرعه آمده است:

فما في السرائر من الاقتصار في الاستخارة على ذات الصلاة والدعاء، ثمّ فعل ما يقع في القلب، والتشديد في الإنكار على الاستخارة بالرقاع والبنادق والقرعة، قال: لأنّ رواتها فطحية مثل زرعة ورفاعة وغيرهما ملعونون، فلا يلتفت إلى ما اختصّا بروايته، والمحصّلون من أصحابنا ما يختارون في كتب الفقه إلاّ ما اخترناه، و لا يذكرون البنادق والرقاع والقرعة إلاّ في كتب العبادات دون كتب الفقه، فشيخنا أبو جعفر لم يذكر في نهايته ومبسوطه واقتصاده إلاّ ما ذكرناه واخترناه، وكذلك شيخنا المفيد في رسالته إلى ولده لم يتعرّض للرقاع ولا للبنادق، بل أورد روايات كثيرة فيها صلوات وأدعية، ولم يتعرّض لشيء من الرقاع [[16]](#footnote-16)....

صاحب جواهر رحمه‌الله مى‌نويسد: ابن ادريس قدس‌سره در كتاب سرائر فقط يك نوع استخاره را قبول كرده است؛ بدين صورت كه: ابتدا دو ركعت نماز خوانده شود و بعد از نماز، دعا كرده و از خداوند طلب اختيار و كمك كند و پس از آن، هر چه در ذهنش آمد را عملى سازد. وى استخاره ذات الرقاع يا استخاره به وسيله قرعه را انكار كرده است؛ به دليل اين كه راويان احاديث وارد در اين مسأله مثل زرعه و رفاعه فطحى بوده و مورد لعن واقع شده‌اند. از اين رو، به رواياتى كه اينان متفرّد در نقل آنها هستند، اعتنايى نيست. علاوه بر اين، اهل فضل از فقهاى شيعه نيز در كتاب‌هاى فقهى خود همين نظرى را كه ما معتقد شده‌ايم، برگزيده‌اند؛ و استخاره با رقاع و يا قرعه را در كتاب‌هاى ادعيه و زيارات نقل كرده‌اند، نه در كتاب‌هاى فقهى.

ابن‌ادريس قدس‌سره در ادامه از شيخ طوسى رحمه‌الله نقل مى‌كند كه اين فقيه بزرگ در كتاب‌هاى نهايه، مبسوط و اقتصاد جز آن‌چه من ذكر كردم را نياورده و همان را اختيار كرده است.

صاحب جواهر رحمه‌الله بعد از نقل اين كلام از ابن ادريس قدس‌سره مى‌نويسد: شاهد بحث ما همين عبارت است :

ولقد أجاد الفاضل في المختلف بعد أن نقل ما سمعته من السرائر في قوله: وهذا الكلام في غاية الرداءة، وأيّ فرق بين ذكره في كتب الفقه وكتب العبادات، فإنّ كتب العبادة هي المختصّة به، ومع ذلك فقد ذكره المفيد في المقنعة وهي كتاب فقه، والشيخ في التهذيب وهو أصل الفقه، وأيّ محصل أعظم من هذين، وهل استفيد الفقه إلاّ منهما، وأمّا نسبة الرواية إلى زرعة ورفاعة فخطأ، فإنّ المنقول روايتان ليس فيهما زرعة ولا رفاعة، ثمّ أخذ يشنع عليه بعدم معرفته بالروايات والرجال، وأنّ زرعة ورفاعة ليسا من الفطحية، وأنّ من حاله كذلك كيف يجوز له أن يقدم على ردّ الروايات والفتاوى، ويستبعد ما نصّ عليه الأئمة عليهم‌السلام ، وهلاّ استبعد القرعة وهي مشروعة إجماعا في حقّ الأحكام الشرعية والقضاء بين الناس.[[17]](#footnote-17)

علاّمه حلّى رحمه‌الله در كتاب مختلف نظر ابن ادريس قدس‌سره را مورد مناقشه قرار داده و گفته است: اين كلام در نهايت ضعف است؛ زيرا، فرقى بين ذكر روايت در كتاب‌هاى فقهى و ذكر آن در كتب عبادى نيست. تنها تفاوت در اين است كه كتاب‌هاى عبادى اختصاص به عبادات دارد. علاوه بر اين اشكال، سخن ابن ادريس رحمه‌الله در مورد شيخ مفيد و شيخ طوسى صحيح نيست؛ چرا كه شيخ مفيد قدس‌سره استخاره با رقاع و قرعه را در كتاب مقنعه كه كتابى فقهى است و شيخ طوسى رحمه‌الله نيز در كتاب تهذيب كه اصل و پايه فقه است آورده‌اند و در ميان محصّلين در فقه كدام محصّلى است كه از اين دو برتر باشند؟ و آيا مى‌توان از جايى ديگر غير از اين دو كتاب استفاده كرد؟!

اشكال ديگر بر ابن ادريس رحمه‌الله سخن او در نسبت دادن روايات اين مسأله به زرعه و رفاعه است؛ چون آن‌چه از روايات در اين مسأله نقل شده دو روايت است كه راوى آن‌ها نيز رفاعه و زرعه نيستند.

صاحب جواهر قدس‌سره در ادامه مى‌گويد: علاّمه رحمه‌الله پس از اين اشكال، به ابن ادريس قدس‌سره طعنه مى‌زند كه به روايات و دانش رجال آگاه نيست؛ چرا كه اين دو راوى اصلاً فطحى مذهب نيستند. از اين رو، كسى كه با روايات و رجال آشنا نيست، چطور به خود اجازه مى‌دهد كه به ردّ روايات و فتاوا اقدام كند؟! و چگونه استخاره به عنوان ذات الرقاع و استخاره با قرعه كه امامان معصوم عليهم‌السلام به آن تصريح كرده‌اند را بعيد دانسته است؟!.

علاّمه حلّى قدس‌سره به ابن ادريس رحمه‌الله اعتراض مى‌كند كه چرا قرعه را انكار مى‌كنيد، در حالى كه قرعه در احكام شرعى و قضاوت بين مردم، به صورت اجماعى مشروع است؟!

نكته: دقّت بر اين مطلب ضرورى است كه ذكر اين عبارت‌ها و نظرات، ضمن آشنايى با ديدگاه‌هاى بزرگان فقه، براى آن است كه در هنگام ذكر معناى روايات باب قرعه نظير: «القرعة لكلّ أمر مشكل» مورد آن‌ها به موضوعات، آن‌هم موضوعات مورد نزاع، اختصاص داده نشود.

قمار

از ديگر مواردى كه مسأله قرعه در آن مطرح شده بحث قمار است. بدين صورت كه اگر افرادى نعوذ بالله‌ مرتكب قمار شوند و از اين راه مال و پولى كسب كنند، اين كسب حرام است و بنابراين، اگر صاحب پول را مى‌شناسند، بايد آن را به وى برگردانند؛ اما در صورتى كه صاحب پول بين چند نفر محصور باشد، مشهور فقها گفته‌اند بايستى مصالحه صورت گيرد؛ ليكن صاحب جواهر رحمه‌الله احتمال قرعه را در اين مسأله خالى از وجه نمى‌داند.

ايشان مى‌نويسد:

على كلّ حال فقد ظهر لك حرمة مال المقامرة، فيجب ردّه على مالكه، إذا عرف بعينه، وإلاّ فإن كان في محصورين وجب التخلّص منهم بالصلح، واحتمال القرعة لا يخلو من وجه، وإلاّ كان له حكم مجهول المالك.[[18]](#footnote-18)

بعد از ذكر نكات مقدّماتى، وارد بحث قاعده قرعه مى‌شويم. اوّلين مطلبى كه بايستى ذكر كنيم، پيرامون معناى قرعه است.

**موارد جريان قرعه در غير از باب تزاحم حقوق**

به نظر مى‌رسد مواردى وجود دارد كه در آن‌ها بحثى از تزاحم حقوق نيست و در مباحث گذشته به برخى از آن‌ها اشاره شد:

1 مسأله اذان كه دو نفر مساوى از نظر شرائط و خصوصيات براى اذان گفتن وجود داشته باشند. در اين مسأله بايد دقّت شود كه تزاحم حقوق مطرح در ديدگاه امام خمينى قدس‌سره، تزاحم حق‌هاى مالى است و نه حقوق معنوى تا گفته شود كه در فرض فوق، هر مؤذّنى داراى حقّ معنوى رسيدن به ثواب است.

2 مورد دوم، مسأله غسل دادن خنثاى مشكل است كه مرد او را غسل دهد يا زن؟

3 مورد سوم از مواردى كه بحث تزاحم حق‌ها مطرح نيست، مال حلال مخلوط به حرام است. در اين مسأله فروض مختلفى در كتاب الخمس مطرح شده، يك فرض اين است كه اگر كسى مى‌داند در اموالش مقدار معيّنى به عنوان مال غير وجود دارد، امّا مالك آن را نمى‌شناسد و بين عدّه‌اى مردّد است، برخى از فقيهان، از جمله امام خمينى رضوان الله‌ تعالى عليه راه حل را رجوع به قرعه گفته‌اند.[[19]](#footnote-19)

عبارت امام خمينى رحمه‌الله چنين است:

أمّا لو علم قدر المال فإن علم صاحبه دفعه إليه ولا خمس، بل لو علمه في عدد محصور فالأحوط التخلّص منهم، فإن لم يمكن فالأقوى الرجوع إلى القرعة.

روشن است كه در فرض مذكور نزاعى وجود ندارد تا تزاحم در ميان باشد، بلكه شخص براى پاك نمود مال خود از راه قرعه استفاده مى‌نمايد. آرى ممكن است گفته شود: در واقع بين اين شخص و مالك آن پول تزاحم حقوق در ميان است. لكن جواب مى‌دهيم: گرچه اين مطلب به خودى خود صحيح است، امّا ادّعاى شما آن است كه قرعه در موردى است كه اثباتا و در ظاهر ميان حقوق تزاحم باشد، در حالى كه روشن است در اين فرض، چنين چيزى وجود ندارد.

4. مورد چهارم در باب مضاربه است كه اگر عامل بميرد و متعلق مضاربه در اموال باقيمانده از وى باشد، در صورتى كه عين مال معلوم نباشد، وجوهى براى جداسازى آن مال گفته شده كه يكى از آن‌ها قرعه‌كشى است.[[20]](#footnote-20)

5.مورد ديگر براى نقض، دو روايت عباس بن هلال شامى و حسين بن مختار است. در روايت عباس بن هلال شامىآمده است:

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: ابن ابى ليلى و ابن شبرمه وارد مسجد الحرام شدند و خدمت حضرت باقر عليه‌السلام رسيدند. امام باقر عليه‌السلام فرمود: شما از روى چه چيزى قضاوت مى‌كنيد؟ گفتند: از كتاب خدا و سنت رسول. فرمود: اگر موضوعى پيش آمد كه در كتاب و سنت نبود، در اين مورد چه مى‌كنيد؟ گفتند: به رأى و نظر خود عمل مى‌كنيم! حضرت باقر عليه‌السلام فرمود: با رأى خود؟! اينك بگوييد: يك زن و كنيزش دو كودك را شير مى‌دادند كه به ناگاه سقف خانه فرود آمد و آن دو زن مُردند و هر دو كودك سالم ماندند، تكليف چيست؟ حكم شما چگونه است؟ كدام كودك از براى كدام يك از آن دو زن است؟ گفتند: قيافه‌شناس مى‌آوريم تا كودكان را تشخيص دهد.

فرمود: قيافه‌شناس نمى‌تواند در هر جا حكم واقعى را بيان كند. ابن ابى ليلى و ابن شبرمه گفتند: شما بفرمائيد در اين باره چه بايد كرد؟ ابن داود كه يكى از خدمتكاران آن حضرت بود، گفت: شنيده‌ام امير مؤمنان عليه‌السلام فرمود: هر قومى كه امور خود را به پروردگار واگذارند و در امور مشكل قرعه بيندازند حق را خواهند يافت. در اين هنگام امام عليه‌السلام ساكت شد.

در روايت حسين بن مختار نيز گفته شده:

ابوحنيفه خدمت امام صادق عليه‌السلام آمد و حضرت به او فرمود: اگر سقفى بر سر گروهى خراب شود و فقط دو بچه از آن‌ها باقى بماند كه يكى بَرده و ديگرى آزاد است و هيچ كدام نيز معلوم نيست، در اينجا چه بايد كرد؟ ابو حنيفه پاسخ گفت: از هر يك از بچّه‌ها نصفشان آزاد مى‌شود. امام عليه‌السلام فرمود: اشتباه مى‌كنى؛ و اين حكم نادرست است. بلكه در اين‌گونه موارد بايستى قرعه انداخته شود. كسى كه قرعه به نامش درآمده آزاد است و آن ديگرى بنده مى‌باشد.

روشن است كه مورد اين دو روايت، امور مالى يا تزاحم حقوق نيست؛ بلكه حكم وضعى آزاد بودن و يا بنده بودن مطرح است.

نكته مهم پيرامون دو روايت فوق اين است كه آيا از مورد اين دو روايت مى‌توان به ساير موارد مشابه تعدّى كرد؟ به عنوان مثال، اگر در بيمارستان، دو زن وضع حمل كنند و معلوم نشود كدام بچّه از آن هر كدام زن‌ها مى‌باشد. آيا بر اساس دو روايت فوق مى‌توان گفت: راه چاره قرعه انداختن است؟

در تعدّى احكام از مورد خاص، توجّه به اين نكته ضرورى است كه اگر روايتى از ضعف سندى برخوردار باشد، آن ضعف جلوى تعدّى را مى‌گيرد و مانع از سرايت حكم مى‌شود.[[21]](#footnote-21) امّا از آن‌جا كه روايت حسين بن مختار از نظر سند مشكلى ندارد، لذا، از آن مى‌توان براى تعدّى حكم استفاده كرد.

نتيجه اين مى‌شود كه تزاحم مالى خصوصيت ندارد، هرچند كه در برخى موارد وجود داشته باشد. مگر آن كه امام خمينى قدس‌سره بخواهند اين موارد را نيز به تزاحم حقوق مالى ملحق كنند ولى در همين‌جا نكته مهم ديگرى كه وجود دارد، اين است كه در اين روايات، مسأله قضاوت مطرح نيست، در حالى كه هميشه در مورد تزاحم حقوق بايد مرافعه و قضاوت در ميان باشد.

**فصل دوم: ادله ی نقلی قاعده قرعه**

براى اثبات مشروعيت قرعه به ادلّه‌اى چون: آياتى از قرآن كريم، روايات اهل بيت عليهم‌السلام ، عقل، اجماع و سيره استدلال شده است كه در اين گفتار پيرامون آن‌ها به بحث و بررسى مى‌پردازيم.

1.آيات قرآن كريم

از ميان آيات قرآن كريم به دو آيه براى حجّيت و مشروعيت قرعه استدلال شده است كه يكى مربوط به جريان حضرت يونس و ديگرى حضرت مريم عليهم‌السلام است.
**الف)آيات 139 تا 144 سوره صافّات**

خداى بزرگ جريان حضرت يونس را در سورة صافّات، آيات 139 تا 144 بيان كرده است. در اين آيات مى‌خوانيم:

«وَإِنَّ يونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْك الْمَشْحُونِ \* فَسَاهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ \* فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ \* فَلَوْلاَ أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ \* لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يوْمِ يبْعَثُونَ»؛

و همانا يونس از فرستادگان است. \* (ياد كن) آنگاه را كه به سوى كشتى آكنده (از سرنشين) گريخت. \* آنگاه با آنان قرعه انداخت و از مغلوب‌شده‌گان بود. \* و ماهى (بزرگى) او را به كام خود فرو برد در حالى كه او سزاوار سرزنش بود. \* و اگر او از تسبيح‌گويان نبود، \* بى‌گمان در شكم آن (ماهى)، تا روزى كه (همگان) برانگيخته مى‌گردند، مى‌ماند.

**مفردات آيات و معانى آن‌ها**

استدلال به آيات سوره صافّات بر مشروعيت قرعه در خصوص آيه «فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضينَ» است.ساهم»: در آيه از سهم به معناى «قرعه زدن» است؛ و دليل آن كه به قرعه «مساهمه» گفته مى‌شود اين است كه در آن زمان، قرعه را با پرتاب تير انجام مى‌دادند. راغب در مفردات مى‌گويد:

السَّهْمُ: ما يرمى به، وما يضرب به من القداح ونحوه، قال تعالى: «فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضينَ» واسْتَهَمُوا: اقترعوا؛[[22]](#footnote-22)

«سهم» چيزى است كه آن را پرتاب مى‌كنند تير قمار و قرعه‌كشى [همان وسيله‌اى كه با آن قرعه انجام مى‌شده است ]ـ و «استهموا» يعنى قرعه انداختند.

در كتاب قاموس، براى واژه «سهم» معناى دوم يعنى بهره و نصيب نيز ذكر شده [[23]](#footnote-23)است كه شايد اين معنا با قرعه مناسبت بيش‌ترى داشته باشد؛ زيرا، همان‌طور كه در برخى از كتاب‌ها نيز آمده است:

القُرْعةُ: السُّهْمةُ. والمُقارَعةُ: المُساهَمةُ.[[24]](#footnote-24)

قرعه عبارت از «سُهمه» به معناى بهره و نصيب است و منظور، همان نصيبى است كه بعد از عمليات قرعه معلوم مى‌گردد. و به عبارت ديگر، قرعه از نظر لغوى، معناى اسم مصدرى دارد يعنى «نتيجة الاقتراع» است.

«مدحضين»: واژه ديگر در اين آيه، «مُدحضين» است. در لغت آمده است:

الدَّحْض: الزلق، يقال: مزلقة مِدْحاض. والدَّحْض: الماء الذي تكون منه المزلقة. ودَحَضَت الشمس عن بطن السماء، أي: زالت. ودَحَضَت حجّته: أي: بطلت.[[25]](#footnote-25)

«مدحضين» از دَحْض به معناى زلَق است؛ يعنى: لغزيدن و سقوط كردن. عرب بر آبى كه سبب لغزيدن است و يا به جايى كه پرتگاه است و انسان در آن ليز مى‌خورد و مى‌لغزد، «مدحضه» مى‌گويد. البته به معناى زوال و هلاكت و باطل شدن نيز مى‌آيد كه بى‌ارتباط با معنى قبل نيست. بنابراين معناى مدحضين در آيه شريفه آن است كه يونس عليه‌السلام جزء سقوط كنندگان و مغلوبين قرار گرفت. از اين‌جا معلوم مى‌گردد آن‌چه كه در پاره‌اى از تفاسير نوشته شده مبنى بر آن‌كه «مدحضين» به معناى «مقروعين» است،[[26]](#footnote-26) صحيح نمى‌باشد. زيرا، تمامى كسانى كه در كشتى بودند، نامشان جزء قرعه زده شده‌ها بود.

**چگونگى استدلال به آيات**

استدلال به اين آيات بر مشروعيت قرعه به دو صورت است:

1 .گفته شود فاعل فعل «ساهم» در آيه شريفه همانند فعل «أبق»، حضرت يونس عليه‌السلام است بنابراين، عمل قرعه‌كشى توسط آن حضرت صورت پذيرفته است و از ديگر سو، مى‌دانيم عمل رسول خدا و پيامبران الاهى حجّت و معتبر است. بنابراين، معلوم مى‌گردد در شريعت حضرت يونس قرعه معتبر بوده است. ليكن نسبت به حجّيت قرعه در اسلام، لازم است استصحاب احكام شرايع گذشته را به استدلال فوق ضميمه كنيم تا معتبر بودن قرعه در اسلام نيز ثابت گردد.

مسأله استصحاب احكام شرايع سابق را شيخ انصارى رحمه‌الله در تنبيهات استصحاب مطرح كرده است كه در پذيرش آن اختلاف است؛ برخى اين استصحاب را قبول دارند و در مقابل، عدّه‌اى هم مى‌گويند از آن‌جا كه اديان گذشته به طور نسخ شده‌اند، احكام آن‌ها نيز قابل استصحاب نيست. در اين صورت، اين استدلال براى مشروعيت قرعه مفيد نخواهد بود.[[27]](#footnote-27)

2 گفته شود «ساهم» به اين معنا نيست كه حضرت يونس عليه‌السلام خود قرعه كشيد، بلكه منظور خداى بزرگ آن است كه قرعه به اسم آن حضرت افتاد. بنابراين، خداوند در اين آيه در مقام نقل عمل ديگران و امضاى عملى متعارف در ميان مردم آن زمان است.

**ب) آيه 44 سوره آل عمران**

آيه ديگرى كه براى مشروعيت قرعه به آن استناد شده، آيه 44 سوره آل‌عمران است. آيه به جريان سرپرستى دختر عمران، حضرت مريم مى‌پردازد كه ميان علماى يهود در اين مورد نزاع واقع شد. خداوند در اين آيه مى‌فرمايد:

«ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ»؛

(اى پيامبر)! اين، از خبرهاى غيبى است كه به تو وحى مى‌كنيم؛ و تو در آن هنگام كه قلم‌هاى خود را (براى قرعه‌كشى) به آب مى‌افكندند تا كدام يك كفالت و سرپرستى مريم را عهده‌دار شود، و (نيز) به هنگامى كه (دانشمندان بنى‌اسرائيل، براى كسب افتخار سرپرستى او)، با هم كشمكش داشتند، حضور نداشتى؛ و همه اينها، از راه وحى به تو گفته شد.

**چگونگى استدلال به آيه بر مشروعيت قرعه**

اما استدلال به آيه شريفه براى مشروعيت قرعه بدين صورت است كه بعد از اختلاف قوم عمران، آن‌ها گفتند قلم‌ها را در رود اردن بيندازند، هر كسى كه قلمش روى آب قرار گرفت، متكفّل مريم شود. از ميان آن قلم‌ها، فقط قلم زكريّا عليه‌السلام روى آب قرار گرفت؛ و اين حادثه نيز سه مرتبه تكرار شد. عبارت «يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ» در اين آيه شاهد بحث ماست كه به معناى قرعه انداختن است. تمام مطالبى كه در تبيين آيات سوره صافّات بيان گرديد، عينا در اين‌جا نيز مى‌آيد و ديگر نياز به تكرار ندارد. در روايات نيز به اين آيه براى مشروعيت قرعه استناد شده است، مانند اين‌كه حريز از امام باقر عليه‌السلام نقل مى‌كند:

وبإسناده عن حمّاد بن عيسى، عمّن أخبره، عن حريز، عن أبيجعفر عليه‌السلام قال: أوّل من سوهم عليه مريم بنت عمران، وهو قول الله‌ عزّ وجلّ: «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» والسّهام ستّة...[[28]](#footnote-28) .

نتيجه آن‌كه با قطع نظر از روايات، استدلال به اين دو دسته آيات براى مشروعيّت قرعه در شريعت اسلامى كفايت مى‌كند. شاهد بر اين مسأله نيز آن است كه خود امامان معصوم عليهم‌السلام به اين آيات شريفه احتجاج كرده‌اند.

2.روایات

دليل دوم بر مشروعيت قرعه، روايات است.

**عبارات علما در باب روايات**

مير فتّاح رحمه‌الله در توصيف روايات موجود در بحث قرعه مى‌نويسد: القريبة من التواتر بل هي على حدّ التواتر» [[29]](#footnote-29) اين روايات به تواتر نزديك بوده و بلكه به حدّ تواتر رسيده است.ايشان در اين كتاب حدود 37 روايت نقل مى‌كند كه با شمارش روايات مشابه، تعداد آن‌ها به 40 روايت مى‌رسد.محقّق نراقى رحمه‌الله نيز درباره روايات قرعه مى‌نويسد:اين روايات به حدّ تواتر معنوى رسيده است.[[30]](#footnote-30)ايشان نيز 46 روايت را نقل مى‌كند.

شيخ حرّ عاملى قدس‌سره روايات مرتبط با قرعه را در ابواب مختلف از طهارت، صلاة، تجارت، وصايا، عتق، اطعمه و اشربه، ميراث و قضا آورده و در مجموع حدود 66 روايت در اين رابطه برمى‌شمارد.در اين ميان، مهم‌ترين جايى كه روايات قرعه در آن ذكر شده، باب قضا، ابواب كيفية الحكم است كه حدود 30 روايت در اين‌جا ذكر گرديده است.حاجى نورى رحمه‌الله نيز در كتاب مستدرك الوسائل 15 حديث نقل كرده است.پس، مجموعا در اين دو كتاب، 81 روايت درباره قرعه آمده است. لذا، ترديدى باقى نمى‌ماند در اين كه روايات قرعه به حدّ تواتر رسيده است.

**تقسيم روايات**

براى بحث و بررسى روايات، امام خمينى (رضوان الله‌ تعالى عليه) [[31]](#footnote-31)تقسيمى را ذكر كرده‌اند. ايشان روايات قرعه را به سه دسته تقسيم كرده‌اند كه عبارتند از:

دسته اوّل: روايات عام به نحو كامل؛ اين دسته شامل رواياتى است كه از آن‌ها عموم به نحو كامل استفاده مى‌شود؛ و به هيچ باب و يا موردى اختصاص ندارند.

دسته دوم: روايات عام فى الجمله؛ اين دسته از روايات، روايات عامى هستند كه فى‌الجمله عموميت دارند؛ به اين معنا كه قاعده‌اى كلّى را در باب خاصّى بيان مى‌كنند. مثلاً از روايتى استفاده مى‌شود كه عموميت قرعه به باب قضا اختصاص دارد.

دسته سوم: روايات خاص؛ رواياتى كه فقط در موارد خاصّ وارد شده است؛ مثلاً نزاع خاصى بوده كه خدمت پيامبر و يا ائمه عليهم‌السلام آمدند و آن حضرت نيز فرمودند در اين مورد قرعه بيندازند. از اين روايات جز با الغاى خصوصيت نمى‌توان عموميت را استفاده كرد.

**روايات عام**

1 . روايت ابن حكيم از امام كاظم عليه‌السلام

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ عَلِىِّ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه‌السلام عَنْ شَيْءٍ، فَقَالَ لِي: كُلُّ مَجْهُولٍ فَفِيهِ الْقُرْعَةُ. قُلْتُ لَهُ: إِنَّ الْقُرْعَةَ تُخْطِئ وَتُصِيبُ؟ فَقَالَ: كُلُّ مَا حَكَمَ الله‌ بِهِ فَلَيْسَ بِمُخْطِئ؛[[32]](#footnote-32)

محمّد بن حكيم گويد: از موسى بن جعفر عليهم‌السلام از امرى سؤال كردم. فرمود: در هر امر و موضوع نامعلومى حكم قرعه جارى است. به حضرت عرض كردم: قرعه ممكن است خطا كند و يا به درستى اصابت كند؟ حضرت فرمود: آن‌چه را كه خداوند خود بدان دستور داده، خطا نخواهد كرد.

2.مرسله حميد از امام باقر عليه‌السلام

روايت دوم از احاديث عام، روايتى است كه از امام باقر عليه‌السلام نقل گرديده است:

وَعَنْهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ الله‌ صلى‌الله‌عليه‌و‌آله عَلِيّا عليه‌السلام إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ لَهُ حِينَ قَدِمَ: حَدِّثْنِي بِأَعْجَبِ مَا وَرَدَ عَلَيْكَ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ الله‌ أَتَانِي قَوْمٌ قَدْ تَبَايَعُوا جَارِيَةً، فَوَطِئَهَا جَمِيعُهُمْ فِي طُهْرٍ وَاحِدٍ، فَوَلَدَتْ غُلاَما فَاحْتَجُّوا فِيهِ كُلُّهُمْ يَدَّعِيهِ، فَأَسْهَمْتُ بَيْنَهُمْ فَجَعَلْتُهُ لِلَّذِي خَرَجَ سَهْمُهُ، وَضَمَّنْتُهُ نَصِيبَهُمْ. فَقَالَ رَسُولُ الله‌ صلى‌الله‌عليه‌و‌آله: لَيْسَ مِنْ قَوْمٍ تَنَازَعُوا ثُمَّ فَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى الله‌ إلاّ خَرَجَ سَهْمُ الْمُحِقِّ.[[33]](#footnote-33)

امام باقر عليه‌السلام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌و‌آله على عليه‌السلام را به سوى يمن فرستاد و چون بازگشت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌و‌آله از او پرسيد: شگفت‌ترين چيزى كه در اين سفر ديدى چه بود؟ عرض كرد: يا رسول الله‌ جمعى بر من وارد شدند كه كنيزى را به اشتراك خريده بودند و همه با او در يك طهر (يعنى زمان پاكى) همبستر شده بودند و آن كنيز پسرى زائيده بود، آن‌ها با يك‌ديگر بر سر آن فرزند اختلاف داشتند و همه مدّعى پدرى او بودند، ميان ايشان قرعه زدم و فرزند را نصيب كسى قرار دادم كه قرعه به اسمش بيرون آمد، و او را ضامن قيمت نصيب ديگران ساختم. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌و‌آله فرمود: مردمى نبوده‌اند كه در مسأله‌اى نزاع كنند و سپس آن را به خدا سپرده باشند جز اين‌كه حقّ براى صاحب حقّ خارج شده باشد.

3.روايت جميل از زراره

روايت سوم از احاديث عام، روايتى است كه جميل از زراره نقل مى‌كند.

وَعَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: قَالَ الطَّيَّارُ لِزُرَارَةَ: مَا تَقُولُ فِي الْمُسَاهَمَةِ، لَيْسَ حَقّا؟ فَقَالَ زُرَارَةُ: بَلَى هِيَ حَقٌّ. فَقَالَ الطَّيَّارُ: لَيْسَ قَدْ وَرَدَ أَنَّهُ يَخْرُجُ سَهْمُ الْمُحِقِّ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَتَعَالَ حَتَّى أَدَّعِيَ أَنَا وَأَنْتَ شَيْئا، ثُمَّ نُسَاهِمَ عَلَيْهِ وَنَنْظُرَ هَكَذَا هُوَ؟ فَقَالَ لَهُ زُرَارَةُ: إِنَّمَا جَاءَ الْحَدِيثُ بِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَوْمٍ فَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى الله‌ ثُمَّ اقْتَرَعُوا إلاّ خَرَجَ سَهْمُ الْمُحِقِّ، فَأَمَّا عَلَى التَّجَارِبِ فَلَمْ يُوضَعْ عَلَى التَّجَارِبِ. فَقَالَ الطَّيَّارُ: رَأَيْتَ إِنْ كَانَا جَمِيعا مُدَّعِيَيْنِ ادَّعَيَا مَا لَيْسَ لَهُمَا مِنْ أَيْنَ يَخْرُجُ سَهْمُ أَحَدِهِمَا؟ فَقَالَ زُرَارَةُ: إِذَا كَانَ كَذَلِكَ جُعِلَ مَعَهُ سَهْمٌ مُبِيحٌ، فَإِنْ كَانَا ادَّعَيَا مَا لَيْسَ لَهُمَا خَرَجَ سَهْمُ الْمُبِيحِ.[[34]](#footnote-34)

جميل نقل مى‌كند كه طيّار به زراره گفت: نظرت راجع به قرعه چيست؟ آيا قرعه حقّ و درست است؟ زراره گفت: قرعه درست و حقّ است. طيّار گفت: آيا با قرعه سهم محقّ خارج مى‌شود؟ زراره گفت: بله. طيّار گفت: پس، بيا من و شما ادّعا كنيم و سپس قرعه بيندازيم، ببينيم آيا واقعا سهم محقّ خارج مى‌شود؟ زراره به او گفت: همانا قرعه براى تجربه و بازى و يا آزمودن نيست. طيّار گفت: اگر دو نفر هر دو مدّعى باشند، اما به حسب واقع مال مربوط به هيچ‌كدام نباشد، سهم‌شان از كجا معلوم مى‌شود؟ زراره گفت: در جايى كه احتمال داده شود كه هر دو دروغ مى‌گويند، يك سهم به عنوان سهم مبيح اضافه مى‌شود و اگر در واقع، مال براى هيچ يك از آن دو مدّعى نباشد، سهم مبيح خارج مى‌شود.

4. روايت ابراهيم بن عمر از امام صادق عليه‌السلام

روايت چهارم از روايات عام، روايتى است كه از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است:

وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ سَيَابَةَ وَإِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ جَمِيعا عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام فِي رَجُلٍ قَالَ أَوَّلُ مَمْلُوكٍ أَمْلِكُهُ فَهُوَ حُرٌّ، فَوَرِثَ ثَلاَثَةً، قَالَ: يُقْرَعُ بَيْنَهُمْ فَمَنْ أَصَابَهُ الْقُرْعَةُ أُعْتِقَ. قَالَ: وَالْقُرْعَةُ سُنَّةٌ.[[35]](#footnote-35)

از امام صادق عليه‌السلام درباره مردى كه نذر كند اوّلين بنده‌اى كه مالك شوم آزاد است و بعد سه بنده يكجا به ميراث به او رسد (كدام يك از آن‌ها آزادند؟) سؤال شد. حضرت فرمود: ميان ايشان قرعه زنند، به نام هر كه درآمد، او آزاد است و ادامه داد: قرعه سنّت است.

5.مرسله ثعلبه از امام صادق عليه‌السلام

روايت پنجم از احاديث عام، روايت مرسله ثعلبه از امام صادق عليه‌السلام است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ وَالْحَجَّالِ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام قَالَ: سُئِلَ عَنْ مَوْلُودٍ لَيْسَ بِذَكَرٍ وَلا أُنْثَى لَيْسَ لَهُ إلاّ دُبُرٌ كَيْفَ يُوَرَّثُ؟ قَالَ: يَجْلِسُ الاْءِمَامُ وَيَجْلِسُ عِنْدَهُ نَاسٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَدْعُو الله‌ عَزَّ وَجَلَّ وَتُجَالُ السِّهَامُ عَلَيْهِ عَلَى أَيِّ مِيرَاثٍ يُوَرِّثُهُ مِيرَاثِ الذَّكَرِ أَوْ مِيرَاثِ الْأُنْثَى، فَأَىُّ ذَلِكَ خَرَجَ عَلَيْهِ وَرَّثَهُ. ثُمَّ قَالَ: وَأَيُّ قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنْ قَضِيَّةٍ تُجَالُ عَلَيْهَا السِّهَامُ؟ يَقُولُ الله‌ تَعَالَى «فَساهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِين» قَالَ: وَمَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إلاّ وَلَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ الله‌ وَلَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ.[[36]](#footnote-36)

از امام صادق عليه‌السلام درباره ارث بچه‌اى كه نه پسر است و نه دختر و فقط مقعد دارد، پرسيده شد؟ حضرت در مقام جواب فرمود: امام و عدّه‌اى از مسلمانان مى‌نشينند و بعد از ذكر و ياد خداى بزرگ قرعه مى‌زنند كه كدام ميراث را مى‌برد، هر كدام خارج شد، همان را به ارث مى‌برد. امام عليه‌السلام در ادامه فرمود: چه قضيه‌اى به عدالت از قرعه نزديك‌تر است؟ يعنى بهترين راه براى آن كه مطابق با واقع در آيد، قرعه است. بعد از آن به آيه قرآن كريم راجع به داستان حضرت يونس استشهاد كرده و در نهايت فرمود: هيچ امرى نيست كه دو نفر در آن اختلاف نظر داشته باشند جز آن كه براى آن در كتاب خدا ريشه و بنيادى است، ولى عقل‌هاى مردم به آن نمى‌رسد.

محل نظر در اين روايت، عبارت «أيّ قضيّة أعدل من قضيّة تجال عليها» است كه عنوان عام دارد و به مولود خنثى و ارث اختصاص ندارد؛ در هر امر مشكلى مى‌توان به قرعه پناه برد.

6. روايت عباس بن هلال از امام رضا عليه‌السلام

روايت ششم از احاديث عام، روايت عباس بن هلال از امام رضا عليه‌السلام است:

وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلاَلٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه‌السلام قَالَ: ذُكِرَ أَنَّ ابْنَ أَبِي لَيْلَى وَابْنَ شُبْرُمَةَ دَخَلا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَأَتَيَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِىٍّ عليهم‌السلام فَقَالَ لَهُمَا: بِمَا تَقْضِيَانِ؟ فَقَالا بِكِتَابِ الله‌ وَالسُّنَّةِ. قَالَ: فَمَا لَمْ تَجِدَاهُ فِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ؟ قَالا: نَجْتَهِدُ رَأْيَنَا. قَالَ: رَأْيُكُمَا أَنْتُمَا؟ فَمَا تَقُولانِ فِي امْرَأَةٍ وَجَارِيَتِهَا كَانَتَا تُرْضِعَانِ صَبِيَّيْنِ فِي بَيْتٍ فَسَقَطَ عَلَيْهِمَا فَمَاتَتَا وَسَلِمَ الصَّبِيَّانِ؟ قَالا: الْقَافَةَ. قَالَ: الْقَافَةُ يَتَجَهَّمُ مِنْهُ لَهُمَا؟ قَالا: فَأَخْبِرْنَا. قَالَ: لا. قَالَ ابْنُ دَاوُدَ مَوْلًى لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام قَالَ: مَا مِنْ قَوْمٍ فَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى الله‌ عَزَّ وَجَلَّ وَأَلْقَوْا سِهَامَهُمْ إلاّ خَرَجَ السَّهْمُ الأصْوَبُ فَسَكَتَ.[[37]](#footnote-37)

عباس بن هلال گويد: حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: ابن ابى ليلى و ابن شبرمه وارد مسجد الحرام شدند و خدمت حضرت باقر عليه‌السلام رسيدند. امام باقر عليه‌السلام فرمود: شما از روى چه چيزى قضاوت مى‌كنيد؟ گفتند: از كتاب خدا و سنت رسول. فرمود: اگر موضوعى پيش آمد كه در كتاب و سنت نبود، در اين مورد چه مى‌كنيد؟ گفتند: به رأى و نظر خود عمل مى‌كنيم! حضرت باقر عليه‌السلام فرمود: با رأى خود؟! اينك بگوييد: يك زن و كنيزش دو كودك را شير مى‌دادند كه به ناگاه سقف خانه فرود آمد و آن دو زن مُردند و هر دو كودك سالم ماندند، تكليف چيست؟ حكم شما چگونه است؟ كدام كودك از براى كدام يك از آن دو زن است؟ گفتند: قيافه‌شناس مى‌آوريم تا كودكان را تشخيص دهد. فرمود: قيافه‌شناس نمى‌تواند در هر جا حكم واقعى را بيان كند. ابن ابى ليلى و ابن شبرمه گفتند: شما بفرمائيد در اين باره چه بايد كرد؟ ابن داود كه يكى از غلامان و خدمتكاران آن حضرت بود، گفت: شنيده‌ام امير مؤمنان عليه‌السلام فرمود: هر قومى كه امور خود را به پروردگار واگذارند و در امور مشكل قرعه بيندازند حق را خواهند يافت. در اين هنگام امام عليه‌السلام ساكت شد.

7. روايت منصور بن حازم از امام صادق عليه‌السلام

روايت هفتم از طائفه اوّل روايات عام روايت منصور بن حازم از امام صادق عليه‌السلام است كه از نظر سند معتبر است:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: سَأَلَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَبَا عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام عَنْ مَسْأَلَةٍ، فَقَالَ هَذِهِ تُخْرَجُ فِي الْقُرْعَةِ. ثُمَّ قَالَ: فَأَيُّ قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنَ الْقُرْعَةِ إِذَا فَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى الله‌ عَزَّ وَجَلَّ؟ أَلَيْسَ الله‌ يَقُولُ: «فَسَاهَمَ فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِين»[[38]](#footnote-38)

بعضى از اصحاب از امام صادق عليه‌السلام در مورد مسأله‌اى سؤال كردند به قرينه جواب، معلوم مى‌شود مراد از مسأله، امر مشكل است. اگر هم اين قرينه را قبول نكنيم، قرينه ديگر آن است كه عرب، لفظ «مسأله» را در امر مشكل استعمال مى‌كند؛ نظير آن‌چه كه در زبان فارسى رايج است كه در مورد برخى افراد گفته مى‌شود فلان شخص مسأله‌دار است، يعنى داراى مشكل است. امام عليه‌السلام پاسخ فرمود: در اين‌جا قرعه انداخته مى‌شود. به دنبال آن نيز فرمود: چه طريقى عادل‌تر از قرعه است اگر مردم امور خودشان را به خداوند عزوجل تفويض نمايند؟

8.روايت دعائم السلام

روايت هشتم از اين طائفه كه امام خمينى قدس‌سره نيز آن را به عنوان روايات عام پذيرفته است، روايت دعائم السلام است:

عن عليّ وأبي جعفر وأبي عبد الله‌ عليهم‌السلام أنّهم أوجبوا الحكم بالقرعة فيما أشكل. وقَالَ أَبُو عَبْدِ الله‌ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهم‌السلام : وَأَيُّ حُكْمٍ فِي الْمُلْتَبَسِ أَثْبَتُ مِنَ الْقُرْعَةِ؟ أَلَيْسَ هُوَ التَّفْوِيضَ إِلَى الله‌ جَلَّ ذِكْرُهُ وَذَكَرَ أَبُو عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام قِصَّةَ يُونُسَ عليه‌السلام ... وَقِصَّةَ زَكَرِيَّا عليه‌السلام ... وَذَكَرَ قِصَّةَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عليه‌السلام . . . [[39]](#footnote-39)

اين روايت همانند اغلب روايات كتاب دعائم مرسله است و بنابراين، دچار ضعف سند است. اما از جهت دلالت، به روشنى بر مطلوب دلالت دارد. از امام على و امام باقر و امام صادق عليهم‌السلام نقل است كه همه اين‌ها قرعه را در امور مشكل تنها طريق براى حل دانسته‌اند و امام صادق عليه‌السلام مى‌فرمايد: در مسأله‌اى كه اشتباه در آن راه پيدا مى‌كند چه چيزى محكم‌تر از قرعه وجود دارد؟ آيا قرعه چيزى جز واگذارى مطلب به خداى بزرگ هست؟ و به دنبال آن، امام عليه‌السلام جريان حضرت يونس، مريم و عبدالمطلب عليهم‌السلام را بيان فرمود كه از مصاديق اين قاعده كلّى هستند. از اين رو، قرعه اختصاص به بابى خاص ندارد. نكته قابل توجه در اين روايت، تعبير به «اوجبوا» است و اين بدين معنى است كه قرعه در امور مشكل و ملتبس فقط يك امر راجح نيست و بلكه لازم است از آن استفاده شود.

9.روايت عبدالرحيم از امام باقر عليه‌السلام

روايت نهم از روايات عام، حديثى است كه امام باقر از امير مؤمنان عليهم‌السلام نقل مى‌فرمايد:

وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْحَلَبِيِّ عَنْ عَبْدِ الله‌ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام يَقُولُ: إِنَّ عَلِيّا عليه‌السلام كَانَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ لَمْ يَجِئْ فِيهِ كِتَابٌ وَلَمْ تَجْرِ بِهِ سُنَّةٌ رَجَمَ فِيهِ يَعْنِي سَاهَمَ فَأَصَابَ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ! وَتِلْكَ مِنَ الْمُعْضَلاَتِ.[[40]](#footnote-40)

بر اساس اين روايت، امام باقر عليه‌السلام فرموده است: امير مؤمنان عليه‌السلام اگر مورد و مسأله‌اى وجود داشت كه در خصوص آن از قرآن و سنّت راه‌حلّى نبود، قرعه مى‌انداخت. بعد از آن، امام باقر عليه‌السلام به عبدالرحيم فرمود: قرعه انداختن در جايى است كه امر و مسأله معضلى وجود داشته باشد.

بنابراين، با توجه به اين حديث، معضل يا مشكل و يا ملتبس، امرى است كه راهى براى آن از قرآن يا سنّت نباشد. از اين رو، در مواردى كه اصالة البرائة جارى مى‌شود، نمى‌توان گفت آن مسأله از معضلات است؛ چون راه حلّ وجود دارد.امام خمينى رحمه‌الله اين روايت را نيز از روايات قسم دوم قرار داده و فرموده است: اين حديث در باب قضا عموميت دارد. امّا اين كه كدام قسمت اين روايت اختصاص به باب قضا دارد، معلوم نيست و قرينه‌اى براى آن پيدا نكرديم.

10. روايت ابوبصير از امام باقر عليه‌السلام

روايت دهم و آخرين حديث در طائفه اوّل، روايت ابوبصير از امام باقر عليه‌السلام است:

رَوَى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: دَخَلَ عَلِيٌّ عليه‌السلام الْمَسْجِدَ فَاسْتَقْبَلَهُ شَابٌّ وَهُوَ يَبْكِي وَحَوْلَهُ قَوْمٌ يُسْكِتُونَهُ، فَقَالَ عَلِىٌّ عليه‌السلام : مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ شُرَيْحا قَضَى عَلَىَّ بِقَضِيَّةٍ مَا أَدْرِي مَا هِيَ، إِنَّ هَؤُلَاءِ النَّفَرَ خَرَجُوا بِأَبِي مَعَهُمْ فِي سَفَرٍ فَرَجَعُوا وَلَمْ يَرْجِعْ أَبِي فَسَأَلْتُهُمْ عَنْهُ، فَقَالُوا: مَاتَ. فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ مَالِهِ، فَقَالُوا: مَا تَرَكَ مَالًا، فَقَدَّمْتُهُمْ إِلَى شُرَيْحٍ فَاسْتَحْلَفَهُمْ وَقَدْ عَلِمْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ أَبِي خَرَجَ وَمَعَهُ مَالٌ كَثِيرٌ. فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام : ارْجِعُوا فَرَدَّهُمْ جَمِيعا وَالْفَتَى مَعَهُمْ إِلَى شُرَيْحٍ ... فَقُلْتُ لِلْفَتَى: هَلْ لَكَ بَيِّنَةٌ عَلَى مَا تَدَّعِي؟ فَقَالَ: لَا، فَاسْتَحْلَفْتُهُمْ. فَقَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام : يَا شُرَيْحُ! هَكَذَا تَحْكُمُ فِي مِثْلِ هَذَا ... ثُمَّ إِنَّ الْفَتَى وَالْقَوْمَ اخْتَلَفُوا فِي مَالِ أَبِي الْفَتَى كَمْ كَانَ، فَأَخَذَ عَلِيٌّ عليه‌السلام خَاتَمَهُ وَجَمَعَ خَوَاتِيمَ عِدَّةٍ ثُمَّ قَالَ أَجِيلُوا هَذِهِ السِّهَامَ فَأَيُّكُمْ أَخْرَجَ خَاتَمِي فَهُوَ الصَّادِقُ فِي دَعْوَاهُ لِأَنَّهُ سَهْمُ الله‌ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ لاَ يَخِيبُ.[[41]](#footnote-41)

روايت مفصّلى است كه از امام باقر عليه‌السلام نقل شده و خلاصه آن اين است كه: پدر يك جوانى با گروهى به سفر رفت. بعد از بازگشت، گروه به پسر گفتند: پدرت مرد. پسر به آن‌ها گفت: اموال پدرم كه زياد بود، كجاست؟ آن‌ها گفتند: مالى از او باقى نمانده است. بين آن‌ها نزاع صورت گرفت و پرونده را براى حلّ دعوا نزد شريح قاضى بردند. شريح به پسر گفت: آيا بيّنه‌اى دارى؟ جوان پاسخ گفت: خير. شريح نيز به نفع همراهان پدر آن جوان حكم كرد.

امير مؤمنان عليه‌السلام وارد مسجد شدند و قضيه را جويا شد. پس از شنيدن ماجرا، به شريح اعتراض كرد كه حكم تو باطل است. خود آن حضرت شروع به قضاوت كرده و يك يك از افراد گروه اعتراف گرفت و آن‌ها اقرار كردند كه پدر جوان پول زيادى داشت. اما در مقدار مال ميان آن‌ها اختلاف شد كه حضرت قرعه كشيدند.

شاهد در اين روايت، عبارت «لأنّه سهم الله‌ عزّ وجلّ و هو لا يخيب» است كه امير مؤمنان عليه‌السلام مى‌فرمايد: قرعه راهى است كه خداوند معيّن كرده است و نا كام نمى‌ماند و زيان نمى‌بيند. كنايه از اين كه هميشه به واقع اصابه مى‌كند.

در اين روايت اگر كسى توجه نمايد كه اين از قضاوت‌هاى خاص اميرالمؤمنين عليه‌السلام است و از نحوه قرعه به اين صورت بوده كه انگشتر خود را داخل در بقيه انگشترها نموده و سپس قرعه كشيده شده است.در جواب از توهم مى‌گوييم كه گرچه نوع قرعه و كيفيت آن به صورت خاصى بوده است، اما تعليل وارد در ذيل آن مى‌تواند مورد استناد قرار گيرد.

اين ده روايت، روايات عامى هستند كه در آن‌ها به مشروعيت قرعه به صورت قاعده‌اى عام و كلّى كه در تمامى ابواب مى‌تواند جريان پيدا كند، تصريح شده است.همان‌طور كه گذشت، امام خمينى قدس‌سره روايات را به سه دسته عام، عام فى الجمله و خاص تقسيم كرده است. بعد از بررسى احاديث عام، نوبت به روايات عام فى الجمله رواياتى كه قرعه را به عنوان قاعده‌اى عام و جارى در بابى خاص هم‌چون قضا ذكر مى‌كنند و بررسى آن‌ها مى‌رسد.

**روايات عام فى الجمله**

در اين دسته از احاديث، به سه روايت اشاره مى‌شود.

1. روايت داود بن سرحان از امام صادق عليه‌السلام

عَنْهُ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَّاءِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام فِي شَاهِدَيْنِ شَهِدَا عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ وَجَاءَ آخَرَانِ فَشَهِدَا عَلَى غَيْرِ الَّذِي شَهِدَا وَاخْتَلَفُوا. قَالَ: يُقْرَعُ بَيْنَهُمْ فَأَيُّهُمْ قُرِعَ عَلَيْهِ الْيَمِينُ فَهُوَ أَوْلَى بِالْقَضَاءِ. [[42]](#footnote-42)

بر اساس اين روايت، امام صادق عليه‌السلام مى‌فرمايد: در جايى كه به خاطر وجود شهادت‌هاى مختلف اختلاف شود، بدين صورت كه دو شاهد بر مطلبى شهادت دهند و دو شاهد ديگر شهادت مخالف آن بدهند، قرعه انداخته مى‌شود. و هر كسى كه نام او با قرعه در آمد، بايد قسم نيز ياد كند. اين روايت ظهور در جريان قرعه و مشروعيت آن در باب قضا و در صورت تعارض شاهدها دارد.

2. صحيح حلبى از امام صادق عليه‌السلام

روايت دوم، حديث صحيح حلبى از امام صادق عليه‌السلام است:

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِىِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِالله‌ عليه‌السلام عَنْ رَجُلَيْنِ شَهِدَا عَلَى أَمْرٍ وَجَاءَ آخَرَانِ فَشَهِدَا عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ فَاخْتَلَفُوا، قَالَ: يُقْرَعُ بَيْنَهُمْ فَأَيُّهُمْ قَرَعَ فَعَلَيْهِ الْيَمِينُ وَهُوَ أَوْلَى بِالْحَقِّ.[[43]](#footnote-43)

اين روايت از جهت تعبير و مضمون با روايت قبل تفاوتى ندارد و تنها فرق در ذيل آن است كه در روايت گذشته تعبير «وهو أولى بالقضاء» آمده امّا در اين حديث، عبارت «وهو أولى بالحقّ» آمده است.

نكته‌اى كه وجود دارد و در مباحث متعدد گفته شده، اين است كه: هرگاه راوى، مروى‌عنه و مضمون چند روايت يكى باشد، تمامى آن‌ها يك روايت محسوب مى‌شود و نه روايات متعدد. اما به نظر مى‌رسد مى‌توان گفت: هرگاه مروى‌عنه و مضمون احاديث متعدد يكى بود، هرچند راويان آن‌ها متعدد باشد، آن‌ها يك روايت هستند و احاديث متعدد محسوب نمى‌شوند؛ مانند آن كه صد نفر در مجلس درسى مطلبى را بشنوند و سپس آن را در بيرون نقل كنند، اين‌جا يك مطلب و يك حديث نقل شده نه صد روايت؛ منتها چنين روايتى، حديث متواتر خواهد بود.

3.صحيح بصرى از امام صادق عليه‌السلام

روايت سوم، صحيح بصرى از امام صادق عليه‌السلام است كه اين حديث نيز به باب قضاوت مربوط است و در اين باب عموميت دارد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ الله‌ عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ عليه‌السلام إِذَا أَتَاهُ رَجُلاَنِ بِبَيِّنَةٍ شُهُودٍ عَدْلُهُمْ سَوَاءٌ وَعَدَدُهُمْ سَوَاءٌ أَقْرَعَ بَيْنَهُمْ عَلَى أَيِّهِمْ يَصِيرُ الْيَمِينُ. قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ: اللهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ أَيُّهُمْ كَانَ لَهُ الْحَقُّ فَأَدِّهِ إِلَيْهِ. ثُمَّ يَجْعَلُ الْحَقَّ لِلَّذِي يَصِيرُ عَلَيْهِ الْيَمِينُ إِذَا حَلَفَ.[[44]](#footnote-44)

بر اساس اين حديث، امام صادق عليه‌السلام فرمود: هرگاه دو نفر كه از نظر تعداد شهود و عدالت مساوى بودند نزد امير مؤمنان عليه‌السلام براى رفع خصومت حاضر مى‌شدند، آن حضرت ميان آن‌ها قرعه مى‌انداختند كه كدام يك قسم ياد كند و به هنگام قرعه دعا مى‌فرمود: اى پروردگار آسمان‌هاى هفت‌گانه! هر كدام كه به حقّ است قرعه به او اصابت كند. و در نهايت، حق را به كسى مى‌دادند كه قرعه به اسم او درآمده و قسم خورده باشد.

از اين روايت نيز جريان قرعه و مشروعيت آن فقط در باب قضا استفاده مى‌شود؛ از اين رو، نمى‌توان از آن‌ها جريان قرعه را در باب وصيت، ارث، خنثاى مشكل و... استفاده كرد.

نكته‌اى كه توجه بدان ضرورى است، اين كه: قاعده در باب قضاوت آن است كه مدّعى بايد شاهد بياورد و مدّعى‌عليه قسم ياد كند، و در جايى كه هر دو بيّنه بياورند مسأله از باب تداعى مى‌شود و بينه هر دو ساقط مى‌شود. بنابراين، حكم به قرعه انداختن كه در اين روايات بيان شده بر خلاف قاعده باب قضاوت است و سرايت آن به موارد ديگر صحيح نخواهد بود.

 **روايات خاص در باب مشروعيت قرعه**

در گروه سوم، رواياتى جاى مى‌گيرند كه به بابى خاصّ اختصاص دارند. امام خمينى قدس‌سره 21 عنوان را در اين رابطه ذكر كرده كه احاديث خاص ذيل آن‌ها جاى مى‌گيرد..[[45]](#footnote-45)دسته‌بندى احاديث در اين قسمت براى نتيجه‌گيرى بهتر و آسان‌تر است. در ادامه احاديث خاص را ذيل عناوين مختلفى مورد بررسى قرار مى‌دهيم:

عنوان اوّل: «ما ورد في تعارض الشهود والبيّنتين في امرأة وفي مقدار الوديعة وفي الدابّة»

1.روايت مرسله داود بن ابى‌يزيد از امام صادق عليه‌السلام

عَلِىٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ الْعَطَّارِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام فِي رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ امْرَأَةٌ فَجَاءَ رَجُلٌ بِشُهُودٍ أَنَّ هَذِهِ الْمَرْأَةَ امْرَأَةُ فُلاَنٍ وَجَاءَ آخَرُونَ فَشَهِدُوا أَنَّهَا امْرَأَةُ فُلاَنٍ فَاعْتَدَلَ الشُّهُودُ وَعُدِّلُوا؟ قَالَ: يُقْرَعُ بَيْنَ الشُّهُودِ فَمَنْ خَرَجَ سَهْمُهُ فَهُوَ الْمُحِقُّ وَهُوَ أَوْلَى بِهَا.[[46]](#footnote-46) بر اساس اين حديث، در جايى كه عدّه‌اى شهادت دهند فلان خانم همسر فلان شخص است و عدّه‌اى ديگر به خلاف آن شهادت دهند و بگويند او همسر فرد ديگرى است، در صورتى كه شاهدها از نظر تعداد و عدالت مساوى باشند، حضرت امام صادق عليه‌السلام مى‌فرمايد: بايستى بين شاهدها قرعه انداخته شود و اسم هر شخصى كه از قرعه خارج شد، به نفع او حكم مى‌گردد. توجه به اين نكته لازم است كه اين روايت در خصوص بيّنه در مورد زوجيت است و از اين جهت با روايات طائفه قبل كه در مورد تعارض دو بيّنه به صورت مطلق است، تفاوت دارد.

2. روايت زراره از امام باقر عليه‌السلام

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ شَهِدَ لَهُ رَجُلاَنِ بِأَنَّ لَهُ عِنْدَ رَجُلٍ خَمْسِينَ دِرْهَما وَجَاءَ آخَرَانِ فَشَهِدَا بِأَنَّ لَهُ عِنْدَهُ مِائَةَ دِرْهَمٍ كُلُّهُمْ شَهِدُوا فِي مَوْقِفٍ؟ قَالَ: أَقْرِعْ بَيْنَهُمْ ثُمَّ اسْتُحْلِفِ الَّذِينَ أَصَابَهُمُ الْقَرْعُ بِالله‌ أَنَّهُمْ يَحْلِفُونَ بِالْحَقِّ.[[47]](#footnote-47)

تنها دليل ضعف سندى روايت، ارسال آن است وگرنه رجال روايت، همگى ثقه هستند. زراره به امام باقر عليه‌السلام عرض مى‌كند: دو نفر شهادت مى‌دهند كه فلان شخص نزد فلان آقا 50 درهم به عنوان وديعه دارد، دو نفر ديگر مى‌آيند و مى‌گويند مقدار وديعه 100 درهم است، و همگى اين شهود در مكان و زمان خاص شهادت داده‌اند؛ حكم مسأله چيست؟امام باقر عليه‌السلام در پاسخ مى‌فرمايد: بايستى قرعه انداخته شود و كسانى كه قرعه به نام آن‌ها خارج شده قسم ياد كنند.

نكته‌اى كه وجود دارد آن است كه طبق نسخه كتاب كافى در ذيل روايت آمده است: «أَنَّهُمْ يَحْلِفُونَ بِالْحَقِّ»، اما در نسخه تهذيب «أَنَّهُمْ يَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ» ذكر شده است.[[48]](#footnote-48) به نظر مى‌رسد كه عبارت نسخه شيخ طوسى قدس‌سره در كتاب تهذيب صحيح است؛ يعنى شهودى كه قرعه به اسم آن‌ها اصابت مى‌كند بايستى قسم ياد كنند كه شهادتشان شهادت واقعى است. علاوه بر اين، شيخ طوسى رحمه‌الله سند روايت را در تهذيب به صورت مرسل ذكر كرده و مى‌نويسد:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مُثَنًّى الْحَنَّاطِ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه‌السلام ....[[49]](#footnote-49)

به نظر مى‌رسد اين نسخه صحيح باشد؛ چرا كه طبقه پدر «على بن ابراهيم» -يعنى ابراهيم بن هاشم با طبقه مثنى الحناط متفاوت است و ابراهيم نمى‌تواند بدون واسطه از مثنّى روايتى نقل كند.

3. روايات تعارض بيّنه‌ها

در مورد تعارض بيّنه‌ها درباره چهارپايان نيز دو روايت وجود دارد:

أ. موثّقه سماعه:

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: إِنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَمَا إِلَى عَلِىٍّ عليه‌السلام فِي دَابَّةٍ فَزَعَمَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنَّهَا أُنْتِجَتْ عَلَى مِذْوَدِهِ وَأَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بَيِّنَةً سَوَاءً فِي الْعَدَدِ فَأَقْرَعَ بَيْنَهُمَا سَهْمَيْنِ فَعَلَّمَ السَّهْمَيْنِ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِعَلاَمَةٍ ثُمَّ قَالَ: اللهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَيُّهُمَا كَانَ صَاحِبَ الدَّابَّةِ وَهُوَ أَوْلَى بِهَا فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُقْرِعَ وَتُخْرِجَ سَهْمَهُ فَخَرَجَ سَهْمُ أَحَدِهِمَا فَقَضَى لَهُ بِهَا.[[50]](#footnote-50)

بر اساس نقل شيخ صدوق رحمه‌الله، سماعه از امام صادق عليه‌السلام نقل مى‌كند كه فرمود: دو نفر بر سر چهارپايى نزاع و اختلاف كرده، نزد امير المؤمنين عليه‌السلام آمده بودند و هر يك ادّعا مى‌كرد آن حيوان در آخور و طويله من به دنيا آمده است. هر كدام اقامه بيّنه كردند و بيّنه‌ها مساوى بود، يعنى تعداد شاهدهاى هر يك مطابق ديگرى بود. آن حضرت ميان آن‌ها قرعه زد، دو عدد تير را گرفته و بر هر يك علامتى نهاد و صاحب علامت را مشخّص كرد و سپس اين دعا را خواند: «پروردگارا! اى آن كه پروردگار هفت آسمان و هفت طبقه زمين و عرش عظيمى و داناى نهان و آشكار و رحمان و رحيمى، هر كدام كه به راستى صاحب اين حيوان است قرعه را به نام او خارج كن ». قرعه به نشان يكى از آن دو نفر بيرون آمد و آن حضرت به نفع او حكم را صادر كرد.

ب. صحيح عبدالله‌ بن سنان از امام صادق عليه‌السلام

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِىِّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِىِّ عَنِ الْعَمْرَكِىِّ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَلِىِّ بْنِ مَطَرٍ عَنْ عَبْدِ الله‌ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِالله‌ عليه‌السلام يَقُولُ: إِنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَمَا فِي دَابَّةٍ إِلَى عَلِىٍّ عليه‌السلام فَزَعَمَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنَّهَا نُتِجَتْ عِنْدَهُ عَلَى مِذْوَدِهِ ... وَ كَانَ أَيْضا إِذَا اخْتَصَمَ الْخَصْمَانِ فِي جَارِيَةٍ فَزَعَمَ أَحَدُهُمَا أَنَّهُ اشْتَرَاهَا وَزَعَمَ الاْخَرُ أَنَّهُ أَنْتَجَهَا فَكَانَا إِذَا أَقَامَا الْبَيِّنَةَ جَمِيعا قَضَى بِهَا لِلَّذِي أُنْتِجَتْ عِنْدَهُ.[[51]](#footnote-51)

مضمون اين روايت نيز با حديث گذشته يكى است و بنابراين، اين‌ها يك روايت است و نه دو روايت.

عنوان دوم: «ما ورد في الوصيّة بعتق بعض المماليك أو ثلثهم»

در عنوان دوم، رواياتى جاى مى‌گيرد كه بيان مى‌كند اگر كسى به آزادى برخى از بردگانش وصيّت كرده باشد، در صورتى كه آن‌ها مشخص و معيّن نباشند، بايستى قرعه انداخته شود.

1. وصيت امام باقر عليه‌السلام در آزادى غلامان

متن روايت چنين است: عَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام قَالَ: إِنَّ أَبِي تَرَكَ سِتِّينَ مَمْلُوكا وَأَوْصَى بِعِتْقِ ثُلُثِهِمْ فَأَقْرَعْتُ بَيْنَهُمْ فَأَخْرَجْتُ عِشْرِينَ فَأَعْتَقْتُهُمْ.[[52]](#footnote-52)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: پدرم 60 بنده بعد از خود به ارث گذاشت و به آزادى يك سوم آن‌ها وصيت نمود. من بين آن بردگان قرعه انداختم و 20 نفر را خارج ساخته و آزاد كردم.

تعبير به «ترك» و نيز «اوصى» ظهور در اين دارد كه مورد به حسب واقع مجهول است.

2. روايت محمّد بن مسلم از امام صادق عليه‌السلام

روايت ديگر در اين عنوان، يعنى وصيت به عتق، حديثى است كه محمّد بن مسلم از امام صادق عليه‌السلام نقل مى‌كند:

عَنْهُ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام فِي الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الْمَمْلُوكُونَ فَيُوصِي بِعِتْقِ ثُلُثِهِمْ، قَالَ كَانَ عَلِىٌّ عليه‌السلام يُسْهِمُ بَيْنَهُمْ؛[[53]](#footnote-53)

محمّد بن مسلم از امام صادق عليه‌السلام راجع به مردى كه چندين برده داشت و به آزادى يك‌سوم آن‌ها وصيت كرده بود، مى‌پرسد؟3 . روايت ابو حمزه ثمالى از امام صادق عليه‌السلام

روايت ديگر، روايت ابوحمزه ثمالى است:

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ زَكَرِيَّا الْمُؤْمِنِ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ: إِنَّ رَجُلاً حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَأَوْصَى إِلَى وُلْدِهِ غُلاَمِي يَسَارٌ هُوَ ابْنِي فَوَرِّثُوهُ مِثْلَ مَا يَرِثُ أَحَدُكُمْ وَغُلاَمِي يَسَارٌ فَأَعْتِقُوهُ فَهُوَ حُرٌّ فَذَهَبُوا يَسْأَلُونَهُ أَيُّمَا يُعْتَقُ وَأَيُّمَا يُوَرَّثُ؟ فَاعْتُقِلَ لِسَانُهُ قَالَ: فَسَأَلُوا النَّاسَ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَ أَحَدٍ جَوَابٌ حَتَّى أَتَوْا أَبَا عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام فَعَرَضُوا الْمَسْأَلَةَ عَلَيْهِ ... قَالَ: تُرِيدُونَ أُعَلِّمُكُمْ أَمْرَ الصَّغِيرِ؟ قَالَ: فَجَعَلَ عَشَرَةَ أَسْهُمٍ لِلْوَلَدِ وَعَشَرَةَ أَسْهُمٍ لِلْعَبْدِ. قَالَ: ثُمَّ أَسْهَمَ عَشْرَ مَرَّاتٍ، قَالَ: فَوَقَعَتْ عَلَى الصَّغِيرِ سِهَامُ الْوَلَدِ، قَالَ: فَقَالَ: أَعْتِقُوا هَذَا وَوَرِّثُوا هَذَا.[[54]](#footnote-54)

بر اساس اين روايت، مردى به حال مرگ درآمد، به فرزندانش وصيت كرد كه يك غلامم به نام يسار پسر من است او را ارث بدهيد به اندازه يكى از خودتان، و غلام ديگرم به نام يسار را آزاد كنيد. و معلوم نمى‌شود كدام يك از آن دو بايد آزاد شود و كدام بايد ارث ببرد؟ خدمت امام صادق عليه‌السلام مى‌رسند. آن حضرت سؤالاتى را مطرح مى‌كند و در نهايت، براى معيّن كردن آن دو از راه قرعه وارد مى‌شود. امام عليه‌السلام در پاسخ فرمود: امير مؤمنان على عليه‌السلام در چنين موردى بين بردگان قرعه مى‌انداخت.

عنوان سوم: «ما ورد فيما اذا وقع العبد و الحرّ و المشرك على امرأة في طهر واحد أو إذا وقع المسلم و اليهودي و النصراني عليها»

رواياتى كه در اين مورد وارد شده‌اند پيرامون زنى است كه مورد وطى چند نفر قرار مى‌گيرد و سپس فرزندى از او متولد مى‌شود و هر كدام از آن مردان مدّعى بچه‌اند. گفته شده براى الحاق فرزند به هر كدام از آن‌ها بايستى قرعه انداخته شود. برخى از اين احاديث عبارتند از:

1. روايت صحيح حلبى از امام صادق عليه‌السلام

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ أَبِي الْمِعْزَى عَنِ الْحَلَبِىِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام قَالَ: إِذَا وَقَعَ الْحُرُّ وَالْعَبْدُ وَالْمُشْرِكُ عَلَى امْرَأَةٍ فِي طُهْرٍ وَاحِدٍ فَادَّعَوُا الْوَلَدَ أُقْرِعَ بَيْنَهُمْ وَكَانَ الْوَلَدُ لِلَّذِي يُقْرَعُ.[[55]](#footnote-55)

بر اساس اين روايت، حضرت مى‌فرمايد: اگر سه نفر با زنى در طُهر واحد نزديكى كنند و بعد از آن مدّعى فرزند به دنيا آمده شوند، بين آن‌ها قرعه انداخته مى‌شود و بچه از آنِ كسى است كه قرعه به نام او درآمده است.

2. روايت سليمان بن خالد از امام صادق عليه‌السلام

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام قَالَ: قَضَى عَلِىٌّ عليه‌السلام فِي ثَلاثَةٍ وَقَعُوا عَلَى امْرَأَةٍ فِي طُهْرٍ وَاحِدٍ وَذَلِكَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ السلام فَأَقْرَعَ بَيْنَهُمْ فَجَعَلَ الْوَلَدَ لِمَنْ قُرِعَ وَجَعَلَ عَلَيْهِ ثُلُثَيِ الدِّيَةِ لِلآخَرَيْنِ فَضَحِكَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌و‌آلهحَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ قَالَ وَمَا أَعْلَمُ فِيهَا شَيْئا إلاّ مَا قَضَى عَلِىٌّ عليه‌السلام .[[56]](#footnote-56)

بر اساس اين روايت[[57]](#footnote-57) كه از نظر سند صحيح است، امير مؤمنان عليه‌السلام در مسأله تعيين فرزند قرعه انداختند و رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌و‌آله نيز همان را تأييد نموده و فرمود: غير از اين چيزى نيست.[[58]](#footnote-58)

امير مؤمنان عليه‌السلام در اين نقل دستور مى‌دهد فردى كه قرعه به نام او درآمده است، دو سوم ديه را به دو نفر ديگر بدهد. بايد توجّه داشت كه مراد از ديه در اين روايت، ديه كامل انسان نيست، بلكه مراد قيمت عبد است بعد از آن كه بچّه به دنيا آمده را برده فرض مى‌كنند. بايد توجه داشت اين امر قرينه است بر اين‌كه زن و جاريه بين آن سه نفر مشترك بوده است، از اين جهت بايد دو سوم قيمت فرزند را به دو نفر ديگر بپردازد؛ چرا كه اين منفعت از آنان تفويت شده است.

3. روايت حلبى از امام صادق عليه‌السلام

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِىِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام قَالَ: إِذَا وَقَعَ الْمُسْلِمُ وَالْيَهُودِيُّ وَالنَّصْرَانِيُّ عَلَى الْمَرْأَةِ فِي طُهْرٍ وَاحِدٍ قُرِعَ بَيْنَهُمْ فَكَانَ الْوَلَدُ لِلَّذِي تُصِيبُهُ الْقُرْعَةُ.[[59]](#footnote-59)

دلالت اين روايت نيز همانند دو حديث گذشته است و بر حجيّت قرعه در مشخص شدن پدر فرزند صحّه مى‌گذارد. امّا نكته‌اى كه وجود دارد، اين است كه اگر بچّه به نام مسلمان درآمد، از آن‌جا كه فرزند تابع اشرف والدين است، او نيز حكم مسلمان را خواهد داشت؛ لكن اگر به نام يهودى و يا مسيحى درآمد و زن نيز كيشى جز اسلام داشت، فرزند هم غير مسلمان خواهد بود. به عبارت ديگر، قرعه اين جهات را نيز اثبات مى‌كند

4 . روايت معاوية بن عمّار از امام صادق عليه‌السلام

رَوَى الْحَكَمُ بْنُ مِسْكِينٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام قَالَ إِذَا وَطِئَ رَجُلانِ أَوْ ثَلاثَةٌ جَارِيَةً فِي طُهْرٍ وَاحِدٍ فَوَلَدَتْ فَادَّعَوْهُ جَمِيعا أَقْرَعَ الْوَالِي بَيْنَهُمْ فَمَنْ قَرَعَ كَانَ الْوَلَدُ وَلَدَهُ وَيَرُدُّ قِيمَةَ الْوَلَدِ عَلَى صَاحِبِ الْجَارِيَةِ قَالَ فَإِنِ اشْتَرَى رَجُلٌ جَارِيَةً فَجَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَحَقَّهَا وَقَدْ وَلَدَتْ مِنَ الْمُشْتَرِي رَدَّ الْجَارِيَةَ عَلَيْهِ وَكَانَ لَهُ وَلَدُهَا بِقِيمَتِهِ.[[60]](#footnote-60)

اين روايت را شيخ صدوق قدس‌سره از حكم بن مسكين نقل مى‌كند كه سند ايشان به وى صحيح است.

اگر چند نفر با كنيزى كه بين آن‌ها مشترك است در طُهر واحد نزديكى كنندو بچه‌اى به دنيا آمد، والى بين آن‌ها قرعه مى‌اندازد؛ هر كه قرعه به نامش درآمد، بچه به دنيا آمده، فرزند او خواهد بود. لكن از آن‌جا كه به ديگر شركا ضرر خورده است به دليل امّ ولد شدن كنيز بايد تفاوت قيمت كنيز به آن‌ها پرداخت گردد و در صوتى كه شريك نباشند و جاريه ملك ديگرى باشد، بايد اين شخص قيمت فرزند را به ملك جاريه رد نمايد.

هم‌چنين حضرت مى‌فرمايد: «يَرُدُّ قِيمَةَ الْوَلَدِ عَلَى صَاحِبِ الْجَارِيَةِ»، زيرا، آن بچه، منفعتى است كه از شريك ديگر فوت شده است، بنابراين، بايستى بچه را قيمت كنند و مبلغ معيّن شده را به شريك ديگر بپردازند.سپس امام صادق عليه‌السلام فرمود: اگر كسى جاريه‌اى را خريدارى كند و سپس ديگرى ادّعاى ملكيت آن را كند و مستحق تشخيص داده شود، چنانچه آن مشترى از جاريه فرزندى را به دنيا آورده باشد، علاوه بر ردّ جاريه بايد قيمت آن فرزند را هم به ملك جاريه بپردازد.

5. روايت شيخ مفيد

پنجمين روايت در اين عنوان، روايتى است كه شيخ مفيد رحمه‌الله نقل كرده است:

مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْمُفِيدُ فِي الإِرْشَادِ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ الله‌ صلى‌الله‌عليه‌و‌آله عَلِيّا عليه‌السلام إِلَى الْيَمَنِ فَرُفِعَ إِلَيْهِ رَجُلانِ بَيْنَهُمَا جَارِيَةٌ يَمْلِكَانِ رِقَّهَا عَلَى السَّوَاءِ قَدْ جَهِلا خَطَرَ وَطْئِهَا مَعا فَوَطِئَاهَا مَعا فِي طُهْرٍ وَاحِدٍ فَحَمَلَتْ وَوَضَعَتْ غُلاما فَقَرَعَ عَلَى الْغُلامِ بِاسْمَيْهِمَا فَخَرَجَتِ الْقُرْعَةُ لِأَحَدِهِمَا فَأَلْحَقَ بِهِ الْغُلامَ وَأَلْزَمَهُ نِصْفَ قِيمَتِهِ أَنْ لَوْ كَانَ عَبْدا لِشَرِيكِهِ فَبَلَغَ رَسُولَ الله‌ صلى‌الله‌عليه‌و‌آله الْقَضِيَّةُ فَأَمْضَاهَا وَأَقَرَّ الْحُكْمَ بِهَا فِي السلام.[[61]](#footnote-61)

بر اساس اين روايت، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌و‌آله على عليه‌السلام را به يمن فرستاد؛ دو مرد براى رفع تنازع نزد آن جناب حضور يافتند كه كنيزى را به تساوى خريده و در يك طُهر با وى جمع شده بودند و چون تازه مسلمان بوده و از احكام شريعت اطلاعى نداشته و نمى‌دانستند كه نبايد با چنين زنى در يك طُهر هم‌خوابى نمايند و خيال مى‌كردند ملكيت تنها اين موضوع را تجويز مى‌نمايد، بالاخره از كنيز پسر بچه‌اى متولد شد. آن دو مرد درباره اين كه بچّه متعلّق به كدام يك از آن‌هاست اختلاف كردند. على عليه‌السلام بچّه را به نام آن دو مرد قرعه زده، قرعه به نام يكى از آن دو اصابت كرد. بچه را به او داده و نيمى از بهاى آن را كه موجب سلب رقيت را فراهم آورده از او گرفته و به شريكش داد.زمانى كه اين خبر به رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌و‌آله رسيد، آن را امضا نموده و حكم قرعه را در اسلام تقرير و تثبيت كرد.

شايد بتوان گفت: يكى از جهاتى كه اهل سنّت به قرعه نپرداختند، اين باشد كه ريشه قرعه روايت‌هايى است كه قضاوت اميرالمؤمنين عليه‌السلام را مطرح مى‌كند؛ وگرنه، قرعه امرى است كه ريشه در آيات قرآن كريم دارد و حتى در شرايع ديگر نيز قرعه بوده است. حال، چطور مى‌شود در تمام كتاب‌هاى روايى اهل سنّت يك روايتى كه دلالت بر قرعه به نحو ضابطه داشته باشد، نيست و فقط چند مورد را به عنوان موارد جريان قرعه ذكر كرده‌اند!. معلوم مى‌شود چون حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام مطرح بوده، از پرداختن و ترويج آن و استفاده از آن در فقه خوددارى نموده‌اند و فقط در موارد نادر به آن استناد كرده‌اند.

مطلب ديگر آن است كه با آن‌كه نزديكى چند نفر با كنيز واحد جايز نبوده، چرا آن‌ها مرتكب چنين عملى شده‌اند؟ پاسخش همان‌طور كه در روايت نيز آمده، اين است كه مسأله فوق قبل از اسلام و در زمان جاهليت رخ داده است و يا آن كه گفته شود: آن عدّه نسبت به ممنوعيت اين عمل، جاهل بودند. احتمال سوم نيز آن است كه عدم جواز مواقعه با كنيز در طُهر واحد كه فقيهان به آن فتوا داده‌اند به اين معنا نيست كه آن وطى، زنا محسوب مى‌شود، بلكه فقط معصيت و گناه است؛ مانند نزديكى با زن در ايام حيض كه حرام است، ولى زنا نيست. در اين صورت، بچّه به دنيا آمده زنازاده نخواهد بود و با قرعه مى‌تواند به يكى از آن‌ها ملحق و منتسب شود.

 عنوان چهارم: «فيما كان الولد مشتبها بين الحرّ و العبد»

عنوان چهارم در روايات گروه سوم، به احاديثى مربوط مى‌شود كه بر اجراى قرعه دلالت دارند در موردى كه فرزندى بين حرّيت و رقّيت مشتبه باشد.

1. روايت حسين بن مختار از امام صادق عليه‌السلام

اوّلين روايت، روايت حسين بن مختار است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام لِأَبِي حَنِيفَةَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ مَا تَقُولُ فِي بَيْتٍ سَقَطَ عَلَى قَوْمٍ وَبَقِيَ مِنْهُمْ صَبِيَّانِ أَحَدُهُمَا حُرٌّ وَالآخَرُ مَمْلُوكٌ لِصَاحِبِهِ فَلَمْ يُعْرَفِ الْحُرُّ مِنَ الْمَمْلُوكِ؟ فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: يُعْتَقُ نِصْفُ هَذَا وَيُعْتَقُ نِصْفُ هَذَا وَيُقْسَمُ الْمَالُ بَيْنَهُمَا. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام لَيْسَ كَذَلِكَ وَلَكِنَّهُ يُقْرَعُ بَيْنَهُمَا فَمَنْ أَصَابَتْهُ الْقُرْعَةُ فَهُوَ حُرٌّ وَيُعْتَقُ هَذَا فَيُجْعَلُ مَوْلًى لَهُ.[[62]](#footnote-62)

ابوحنيفه خدمت امام صادق عليه‌السلام آمد و حضرت به او فرمود: اگر سقفى بر سر گروهى خراب شود و فقط دو بچه از آن‌ها باقى بماند كه يكى بَرده و ديگرى آزاد است و هيچ كدام نيز معلوم نيست، در اينجا چه بايد كرد؟ ابو حنيفه پاسخ گفت: از هر يك از بچّه‌ها نصفشان آزاد مى‌شود. امام عليه‌السلام فرمود: اشتباه مى‌كنى؛ و اين حكم نادرست است. بلكه در اين‌گونه موارد بايستى قرعه انداخته شود. كسى كه قرعه به نامش درآمده آزاد است و آن ديگرى بنده مى‌باشد.

دقّت داشته باشيد كه در اين‌جا نمى‌توان گفت: قرعه به گوش ابوحنيفه نخورده و او مسأله را نمى‌دانسته است؛ بلكه او مى‌دانسته بر اساس مذهب اماميه و امام صادق عليه‌السلام بايستى قرعه زده شود، اما بناى بر اظهار رأى شخصى و مخالفت داشته است.

علاوه بر اين، در روايات شيعه از اين دست پرسش‌ها و اين‌گونه جهات زياد به چشم مى‌خورد، امّا چنين چيزى براى آن نبوده كه ائمّه عليهم‌السلام بخواهند آن‌ها را امتحان كنند؛ بلكه هدف امامان عليهم‌السلام اثبات اين مسأله بوده كه اين افراد لياقت افتاء را ندارند و به هيچ عنوان اهل فتوا نيستند. هم امام باقر عليه‌السلام در برخورد با بزرگان اهل سنّت زمان خود چنين رفتارى داشتند و هم امام صادق عليه‌السلام . امثال اين روايات، اثبات مى‌كند اين افراد به هيچ عنوان شايستگى فتوا دادن را ندارند.

البته اين احتمال وجود دارد كه ابوحنيفه در اين مسأله خواسته باشد بر اساس قاعده عدل و انصاف عمل كند كه در مباحث آينده و ضمن بررسى تنبيهات قاعده قرعه، اشاره خواهيم كرد با وجود قاعده قرعه نوبت به اجراى قاعده عدل و انصاف نمى‌رسد.[[63]](#footnote-63)

2. روايت حريز از امام صادق عليه‌السلام

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه‌السلام قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام بِالْيَمَنِ فِي قَوْمٍ انْهَدَمَتْ عَلَيْهِمْ دَارُهُمْ فَبَقِيَ مِنْهُمْ صَبِيَّانِ أَحَدُهُمَا مَمْلُوكٌ وَالآخَرُ حُرٌّ فَأَسْهَمَ بَيْنَهُمَا فَخَرَجَ السَّهْمُ عَلَى أَحَدِهِمَا فَجَعَلَ الْمَالَ لَهُ وَأَعْتَقَ الآخَرَ.[[64]](#footnote-64)

3. روايت محمّد بن مسلم از امام باقر يا امام صادق عليهم‌السلام

حديث سوم در اين عنوان، روايتى كه محمّد بن مسلم آن را نقل كرده است:

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْعَلاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه‌السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَمَةٌ وَحُرَّةٌ سَقَطَ عَلَيْهِمَا الْبَيْتُ وَقَدْ وَلَدَتَا، فَمَاتَتِ الاُمَّانِ وَبَقِيَ الإبْنَانِ كَيْفَ يُوَرَّثَانِ؟ قَالَ: فَقَالَ: يُسْهَمُ عَلَيْهِمَا ثَلاَثٌ وِلاءً يَعْنِي ثَلاثَ مَرَّاتٍ فَأَيُّهُمَا أَصَابَهُ السَّهْمُ وُرِّثَ مِنَ الآخَرِ.[[65]](#footnote-65)

محمّد بن مسلم به امام باقر و يا امام صادق عليهم‌السلام عرض كرد: سقفى بر سر كنيز و زن آزادى كه هر كدام بچه‌اى داشتند خراب شد، آن دو مادر مردند و بچّه‌ها سالم ماندند، آن‌ها چگونه ارث مى‌برند؟ امام عليه‌السلام در پاسخ فرمود: سه بار بايد قرعه انداخته شود، هر كدام كه قرعه به نام او درآمد، فرزند زن آزاد است و ارث مى‌برد.

عنوان پنجم: «ما ورد في الغنم الموطوئة»

اين گروه از روايات، به موردى مربوط مى‌شود كه گوسفندى وطى شده باشد و بعد از آن مشتبه شده است. در كتاب اطعمه و اشربه بيان گرديده است اگر حيوان حلال گوشتى مورد وطى قرار گيرد، گوشت و شير خود و نسلش حرام مى‌شود [[66]](#footnote-66)حال، در مواردى كه گوسفند موطوئه با غير موطوئه مشتبه گردد، چه بايد كرد؟ بر اساس اين گروه از روايات، بايستى قرعه انداخته شود و با قرعه آن حيوان را از ميان گلّه خارج ساخت.

1.روايت محمّد بن عيسى

روايت اوّل، حديثى است كه محمّد بن عيسى نقل مى‌كند:

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الرَّجُلِ عليه‌السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ نَظَرَ إِلَى رَاعٍ نَزَا عَلَى شَاةٍ، قَالَ: إِنْ عَرَفَهَا ذَبَحَهَا وَأَحْرَقَهَا، وَإِنْ لَمْ يَعْرِفْهَا قَسَمَهَا نِصْفَيْنِ أَبَدا، حَتَّى يَقَعَ السَّهْمُ بِهَا، فَتُذْبَحُ وَتُحْرَقُ وَقَدْ نَجَتْ سَائِرُهَا.[[67]](#footnote-67)

بر اساس حديث فوق، مردى از امام عليه‌السلام سؤال مى‌كند: اگر چوپانى گوسفندى را وطى كند، چه حكمى دارد؟ پاسخ مى‌شنود: اگر بداند كه كدام گوسفند است، بايد او را بكشد و پس از آن جسدش را بسوزاند؛ ليكن اگر ندانست كدام است و امر بر او مشتبه شد، در اين صورت، گلّه را دو نصف كند و بين آن‌ها قرعه بيندازد كه در كدام نيمه است آن حيوان وطى شده؛ و همين‌طور ادامه دهد و تعداد را به دو قسمت تقسيم كند و قرعه بيندازد تا به دو گوسفند ختم شود و هر كدام از دو گوسفند كه قرعه آخر به آن اصابت كرد را ذبح كند و بسوزاند

2 . روايت امام هادى عليه‌السلام در پاسخ به يحيى بن اكثم

الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شُعْبَةَ فِي تُحَفِ الْعُقُولِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ عليه‌السلام فِي جَوَابِ مَسَائِلِ يَحْيَى بْنِ أَكْثَمَ قَالَ: وَأَمَّا الرَّجُلُ النَّاظِرُ إِلَى الرَّاعِي وَقَدْ نَزَا عَلَى شَاةٍ فَإِنْ عَرَفَهَا ذَبَحَهَا وَأَحْرَقَهَا، وَإِنْ لَمْ يَعْرِفْهَا قَسَمَ الْغَنَمَ نِصْفَيْنِ وَسَاهَمَ بَيْنَهُمَا فَإِذَا وَقَعَ عَلَى أَحَدِ النِّصْفَيْنِ فَقَدْ نَجَا النِّصْفُ الاْخَرُ، ثُمَّ يُفَرِّقُ النِّصْفَ الآخَرَ، فَلاَ يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى تَبْقَى شَاتَانِ فَيُقْرِعُ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا وَقَعَ السَّهْمُ بِهَا ذُبِحَتْ وَأُحْرِقَتْ وَنَجَا سَائِرُ الْغَنَمِ.[[68]](#footnote-68)

اين روايت امام هادى عليه‌السلام از نظر مفاد همان مطلبى را دلالت دارد كه روايت گذشته دلالت داشت و با آن هيچ تفاوتى ندارد.

عنوان ششم: «ما ورد في الخنثى المشكل»

 عنوان ششم به رواياتى مربوط مى‌شود كه در بحث ميراث خنثاى مشكل ذكر شده‌اند. پيرامون اين مسأله در مباحث پيشين، احاديث عام مثل روايت موثّقه عبد الله‌ بن مسكان و مرسله ثعلبه را ذكر كرديم. در اين قسمت به برخى از روايات خاص اشاره مى‌شود.

صحيح فضيل بن يسار از امام صادق عليه‌السلام

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام عَنْ مَوْلُودٍ لَيْسَ لَهُ مَا لِلرِّجَالِ وَلا مَا لِلنِّسَاءِ، قَالَ: يُقْرِعُ الإِمَامُ أَوِ الْمُقْرِعُ يَكْتُبُ عَلَى سَهْمٍ عَبْدَ الله‌ وَعَلَى سَهْمٍ أَمَةَ الله‌ ثُمَّ يَقُولُ الإِمَامُ أَوِ الْمُقْرِعُ اللهُمَّ «أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ في ما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُونَ» [[69]](#footnote-69)بَيِّنْ لَنَا أَمْرَ هَذَا الْمَوْلُودِ كَيْفَ يُوَرَّثُ مَا فَرَضْتَ لَهُ فِي الْكِتَابِ ثُمَّ يُطْرَحُ السَّهْمَانِ فِي سِهَامٍ مُبْهَمَةٍ ثُمَّ يُجَالُ السَّهْمُ عَلَى مَا خَرَجَ وُرِّثَ عَلَيْهِ.[[70]](#footnote-70)

بر اساس اين روايت، امام عليه‌السلام درباره مولودى كه خنثا است و امكان تشخيص مرد بودن و يا زن بودن او نيست، فرمودند: بايستى قرعه انداخته شود بدين صورت كه بر يك كاغذ بنويسند «عبد الله‌» و بر كاغذى ديگر بنويسند «اَمة الله‌» ، بعد از آن دعا بخواند كه پروردگارا! هيچ خدايى جز تو نيست؛ تويى كه ميان بندگانت در آن‌چه اختلاف مى‌ورزند داورى مى‌كنى، براى ما مشخص فرما كه سهم الارث اين فرزند چگونه است؟ سپس يكى از كاغذها را بردارد و بر اساس آن‌چه كه خارج مى‌شود سهم آن فرزند مشخص مى‌گردد. در اين روايت، حضرت به قاعده‌اى كلّى و عام اشاره نكرد و نفرمود كه در تمام موارد اين‌چنينى قرعه انداخته مى‌شود؛ به خلاف روايت ثعلبه كه در آن به صورت عام به ضابطه بودن قرعه اشاره شد.

 عنوان هفتم:«ما ورد في استعلام موسى عليه‌السلام النمّام»

 عنوان هفتم از روايات خاص پيرامون اين قضيه است كه خداوند تبارك و تعالى به حضرت موسى عليه‌السلام فرمود كه در ميان اصحاب تو سخن‌چين است و از او دورى گزين.

 مرسله صفوان بن يحيى از امام صادق عليه‌السلام

روايتى كه به اين جريان اشاره مى‌كند، عبارت است از:

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ فِي كِتَابِ الزُّهْدِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام قَالَ: إِنَّ الله‌ أَوْحَى إِلَى مُوسَى أَنَّ بَعْضَ أَصْحَابِكَ يَنُمُّ عَلَيْكَ فَاحْذَرْهُ. فَقَالَ: يَا رَبِّ لا أَعْرِفُهُ فَأَخْبِرْنِي بِهِ حَتَّى أَعْرِفَهُ. فَقَالَ: يَا مُوسَى عِبْتُ عَلَيْهِ النَّمِيمَةَ وَتُكَلِّفُنِي أَنْ أَكُونَ نَمَّاما. فَقَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ أَصْنَعُ؟ قَالَ: يَا مُوسَى فَرِّقْ أَصْحَابَكَ عَشَرَةً عَشَرَةً ثُمَّ أَقْرِعْ بَيْنَهُمْ، فَإِنَّ السَّهْمَ يَقَعُ عَلَى الْعَشَرَةِ الَّتِي هُوَ فِيهِمْ، ثُمَّ تُفَرِّقُهُمْ وَتُقْرِعُ بَيْنَهُمْ فَإِنَّ السَّهْمَ يَقَعُ عَلَيْهِ. قَالَ: فَلَمَّا رَأَى الرَّجُلُ أَنَّ السِّهَامَ تُقْرَعُ قَامَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ الله‌ أَنَا صَاحِبُكَ لا وَالله‌ لا أَعُودُ أَبَدا.[[71]](#footnote-71)

البته اين روايت از نظر سند، مرسله است. امام صادق عليه‌السلام در اين روايت مى‌فرمايد: خداى تبارك و تعالى به موسى عليه‌السلام وحى كرد: يكى از يارانت درباره تو سخن‌چينى مى‌كند، از او بر حذر باش. گفت: پروردگارا او را نمى‌شناسم، او را به من بشناسان. فرمود: اى موسى! سخن‌چينى را بر او عيب گرفتم و تو مرا وامى‌دارى كه سخن‌چين شوم؟ گفت: پروردگارا! پس چه كنم؟ فرمود: يارانت را به تعداد ده ده از هم جدا كن و قرعه بكش، بدان كه قرعه بر گروهى افتد، او در ميان آن‌ها باشد و بر آن‌ها نيز قرعه زن و بدان كه در نهايت، قرعه بدو افتد. چون آن مرد ديد كه دارد قرعه‌كشى مى‌شود و قرعه به او خواهد افتاد، برخاست و گفت: يا رسول الله‌! من تصميم دارم از اصحاب واقعى باشم و به خدا سوگند كه هرگز بدان باز نگردم.

عنوان هشتم: «ما ورد في مساهمة رسول الله‌ قريشا في بناء البيت»

 در اين عنوان روايتى كه مطرح مى‌شود راجع به قرعه‌اى است كه خود پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌و‌آله با قريش انجام دادند نسبت به تعمير خانه كعبه، كه كدام قسمت را آن حضرت مرمّت كنند.

معتبره داود بن سرحان از امام صادق عليه‌السلام

اين روايت معتبر را داود بن سرحان از امام صادق عليه‌السلام نقل مى‌كند:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ الله‌ عليه‌السلام ، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ الله‌ صلى‌الله‌عليه‌و‌آله سَاهَمَ قُرَيْشا فِي بِنَاءِ الْبَيْتِ فَصَارَ لِرَسُولِ الله‌ صلى‌الله‌عليه‌و‌آله مِنْ بَابِ الْكَعْبَةِ إِلَى النِّصْفِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَد؛[[72]](#footnote-72)

امام صادق عليه‌السلام روايت كرده است: «رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌و‌آله در ساختن بيت با قريش سهيم شد، و از باب كعبه تا نصف ما بين ركن يمانى تا حجر الأسود، در سهم او قرار گرفت».در روايت ديگرى كه شيخ مفيد قدس‌سره نقل كرده، آمده است: براى اين كه از ميان اهل صفّه افرادى براى غزوه ذات السلاسل فرستاده شوند، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌و‌آله قرعه كشيدند.[[73]](#footnote-73)

عنوان نهم: «ما روي أنّ رجلاً من الأنصار أعتق ستّة أعبد في مرض موته ولا مال له غيرهم»

اين عنوان حديثى را بيان مى‌كند كه فردى از انصار فقط شش برده داشت و تمامى آن‌ها را در بيمارى منجر به مرگش آزاد كرد، خبر آن به رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌و‌آلهرسيد و ايشان حكمى ديگر صادر فرمود. متن حديث اين است:إِنَّ شَخْصا مِنَ الأنْصَارِ أَعْتَقَ سِتَّةَ أَعْبُدٍ فِي مَرَضِ مَوْتِهِ وَلَيْسَ لَهُ غَيْرُهُ فَلَمَّا رُفِعَتِ الْقَضِيَّةُ إِلَى رَسُولِ الله‌ صلى‌الله‌عليه‌و‌آله قَسَّمَهُمْ بِالتَّعْدِيلِ وَأَقْرَعَ بَيْنَهُمْ فَأَعْتَقَ اثْنَيْنِ مِنْهُمْ بِالْقُرْعَةِ.[[74]](#footnote-74)

از آن‌جا كه وصيّت مريض در بيمارى منجر به فوت فقط تا يك‌سوم اموالش نافذ است، بر اساس اين روايت، پيامبر اعظم صلى‌الله‌عليه‌و‌آله دو نفر از آن بردگان را با قرعه آزاد كرده و بقيه آن‌ها را به ورثه منتقل كرد تا جزء اموال و ماترك به ارث برسد.

عنوان دهم: «ما ورد في مال أتى أمير المؤمنين عليه‌السلام من إصبهان»

در حديث مربوط به اين عنوان آمده است مالى را از اصفهان خدمت امير مؤمنان عليه‌السلام آوردند كه در آن مال رغيفى بود و حضرت آن را به هفت قسمت تقسيم نمود:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ: وَأَخْبَرَنَا ابْنُ الأصْفَهَانِيِقَالَ: حَدَّثَنَا شَقِيقُ بْنُ عُيَيْنَةَعَنْ عَاصِمِ بْنِ كُلَيْبٍعَنْ أَبِيهِ قَالَ: أُتِيَ عَلِيّا عليه‌السلام مَالٌ مِنْ أصْفَهَانَ فَقَسَّمَهُ فَوَجَدَ فِيهِ رَغِيفا فَكَسَّرَهُ سَبْعَ كِسَرٍ ثُمَّ جَعَلَ عَلَى كُلِّ جُزْءٍ مِنْهُ كِسْرَةً ثُمَّ دَعَا أُمَرَاءَ الأسْبَاعِ فَأَقْرَعَ بَيْنَهُمْ أَيَّهُمْ يُعْطِيهِ أَوَّلاً وَكَانَتِ الْكُوفَةُ يَوْمَئِذٍ أَسْبَاعا.[[75]](#footnote-75)

بر اساس اين روايت كه از نظر سند ضعيف است، امير مؤمنان عليه‌السلام آن تكّه نان را به هفت قسمت تقسيم كرد و بعد از قرعه‌كشى آن‌ها را ميان رؤسا و اميران كوفه كه در آن زمان هفت بخش بود، تقسيم نمود.

**فصل سوم : ادله غیر نقلی قاعده قرعه**

**1.اجماع**

دليل اول، اجماع است. بزرگانى از علما به اين دليل اشارت دارند، از جمله: محقّق نراقى قدس‌سره در عوائد الايام [[76]](#footnote-76)و شهيد اوّل رحمه‌الله در القواعد والفوائد. [[77]](#footnote-77) ميرفتّاح مراغى رحمه‌الله نيز به اين دليل اشاره كرده است بدين صورت كه اجماع منقول را به عنوان دليل سوم و اجماع محصّل[[78]](#footnote-78) را به عنوان دليل چهارم قرار داده است.

**نتيجه بحث در اجماع**

با توجّه به وجود ناقلين متعدّد در اجماع و ضميمه كردن آن‌ها به يكديگر، علم حاصل مى‌گردد. در مورد اجماع محصّل نيز حق با مير فتاح رحمه‌الله است كه اگر كسى در فتاواى فقيهان جستجو داشته باشد، مى‌تواند تحصيل اجماع كند؛ چه آن كه حتى يك نفر از فقهاى اماميه در اصل مشروعيت اجماع ترديد ندارد.

 در مورد مدركى بودن اين اجماع كه محقّق بجنوردى قدس‌سره ادّعا كرده است نيز دو بحث وجود دارد: يك بحث، مبنايى است كه آيا اجماع مدركى يا محتمل المدرك از اعتبار ساقط مى‌شود؟كسانى كه معتقدند اجماع مدركى يا محتمل المدرك از اعتبار ساقط است، در اين مسأله بايد بگويند اجماع فوق اعتبار ندارد.

بحث دوم هم اين است كه آيا اجماع مذكور در اين بحث، مدركى است؟ در اين رابطه، فقيهان مى‌گويند «القرعة لكلّ أمر مشكل»، ليكن اين تعبير در روايات موجود نيست. با اين وجود، آيا مى‌توان گفت: اين اجماع محتمل المدرك است؟

در پاسخ به اين نكته بايد توجّه داشت كه مشروعيت قرعه بعد از زمان ائمّه معصومين عليهم‌السلام نزد فقها به حدّى مسلّم و از ضروريات روشن بوده كه اگر روايات هم نبودند، باز علما مى‌گفتند: قرعه مشروعيت دارد. بنابراين، اشكال مدركى بودن اجماع وارد نيست؛ هر چند محقّق بجنوردى و آن را مطرح كرده‌اند.

2.بنای عقلا

دليل چهارمى كه براى مشروعيت قرعه به آن استدلال شده، بناى عقلا يا سيره عقلائيه است.گفته شده: عقلا در زمان‌هاى پيش از اسلام نيز به قرعه عمل مى‌كردند و اين‌گونه نيست كه از سيره‌هاى مستحدثه باشد كه بنا بر عقيده بسيارى از دانشمندان علم اصول اعتبارى ندارد؛ مگر سيره‌هايى كه به ملاك ارتكازات عقلايى باشد كه آن ارتكاز در نفس عقلا هميشه بوده است.

در مسأله مورد بحث نيز بناى عقلا بر اين است كه در امور مشكل و امورى كه تزاحم و تنازع در آن‌ها صورت مى‌پذيرد، قرعه مى‌انداختند و قرعه را به عنوان راهى براى حل مشكل قرار مى‌دهند. ريشه و اساس جريان حضرت يونس عليه‌السلام و مساهمه‌اى كه صورت پذيرفت و نيز تكفّل و سرپرستى حضرت مريم عليهالسلام همين بناى عقلا است. در شريعت اسلام نيز اين بناى عقلا مورد امضا قرار گرفته است؛[[79]](#footnote-79)در روايتى كه در مباحث گذشته پيرامون قرعه كشيدن حضرت امير مؤمنان على بن ابيطالب عليهم‌السلام در سرزمين يمن گذشت، آمده بود كه رسول مكرّم اسلام صلى‌الله‌عليه‌و‌آله آن را امضا فرمود و در اسلام همين حكم را تثبيت نمودند.[[80]](#footnote-80) در اين صورت، قرعه امرى تأسيسى نخواهد بود؛ بلكه طريقى عقلايى است و آثار خاص خود را دارد.

امام خمينى قدس‌سره در اين رابطه مى‌نويسد:

فاعلم أنّ المتتبع في الموارد المتقدمة التي وردت فيها الأخبار الخاصة وكذا المتأمّل في كلمات الأصحاب في الموارد التي حكموا بالقرعة يحصل له القطع بأنّ مصبّ القرعة في الشريعة ليس إلاّ ما لدى العقلاء طابق النعل بالنعل.[2]

اگر كسى در روايات رسيده در باب قرعه، و نيز سخنان و نظرات فقه در مواردى كه حكم به اجراى قرعه كرده‌اند دقت كند، به اين نكته مى‌رسد و يقين حاصل مى‌كند: مجراى قرعه در شريعت، عينا همان مواردى است كه عقلا جارى مى‌كنند.

نتيجه اين سخن آن است كه قرعه روشى تعبّدى و تأسيسى نيست، بلكه طريقه‌اى عقلايى است و بنابراين، شارع مواردى را امضا مى‌كند كه عقلا در آن‌ها قرعه را جارى كرده باشند.

**وسعت موارد قرعه در شريعت نسبت به موارد عقلا**

امّا به نظر مى‌رسد دايره قرعه در شريعت موسّع‌تر از دايره قرعه نزد عقلا است؛ به اين صورت كه با دقّت در موارد اجراى قرعه از سوى فقيهان معلوم مى‌گردد مواردى وجود دارد كه عقلا در آن‌ها قرعه را مطرح نمى‌كنند؛ از جمله آن موارد، بحث تعارض شهود است؛ در روايات آمده اگر دو نفر شهادت دهند فلان شى‌ء مالِ زيد است، و دو نفر ديگر شهادت دهند همان مال، از براى عمرو است، بايد قرعه انداخته شود؛ امّا اگر به عقلا مراجعه شود، آن‌ها در اين‌جا قاعده تساقط را جارى مى‌كنند.

هم‌چنين در باب ارث خنثاى مشكل كه به عنوان مرد ارث مى‌برد يا به عنوان زن؟، از نظر شرع بايد قرعه انداخته شود؛ اما اگر به عقلا مراجعه كنيم، چه بسا آن‌ها قاعده عدل و انصاف را جارى كنند و بگويند نيمى از هر كدام از ارث زن و مرد به او داده شود.

نيز، عقلا در مورد گوسفند وطى‌شده و براى خارج ساختن آن از ميان گلّه نمى‌گويند قرعه انداخته شود و شايد بتوان گفت: به هيچ عنوان قرعه به فكرشان نمى‌رسد.نتيجه اين مى‌شود كه بناى عقلا دليل است، امّا هيچ ملازمه‌اى ندارد با اين كه گفته شود مشروعيت قرعه منحصر به همان مواردى است كه عقلا در آن‌ها قرعه را جارى كرده‌اند؛ بلكه دايره متون و نصوصى كه در باب قرعه وجود دارد، از گستره جريان قرعه نزد عقلا وسيع‌تر است.

3.عقل

دلیل پنچم بر مشروعيت قرعه كه از كلمات فقيهان استفاده مى‌شود، دليل عقل است. به اين بيان كه اگر با قرعه در مواردى كه امر مشكلى وجود دارد، آن را حل نكنيم، هرج و مرج يا نزاع به وجود مى‌آيد؛ عقل نيز مى‌گويد براى رفع و از بين بردن هرج و مرج راهى بايد انتخاب شود تا مشكل حل شود.

شهيد اوّل قدس‌سره در كتاب القواعد والفوائد مى‌نويسد:لأنّ فيها [أي: في القرعة] عند تساوي الحقوق والمصالح ووقوع التنازع، دفعا للضغائن والأحقاد، والرضا بما جرت به الإقدار، وقضاء الملك الجبار.[[81]](#footnote-81)

بنابراين، به جهت مصلحت ملزمه‌اى كه در قرعه وجود دارد، و آن دفع كينه‌ها، دشمنى‌ها و رضايت به آن‌چه كه حكم خداوند قدير و جبّار است، اهمال آن از جانب حكيم متعال قبيح است و بر او واجب است كه قرعه را تشريع كند.

ميرفتاح رحمه‌الله نيز مى‌نويسد:

يلزم من عدم امتيازه إختلال النظام والهرج والمرج، وينجر بقاؤه في الجهالة إلى تعطيل الأحكام وإثارة الفتنة والفساد المطلوب حسم مادّتها في الشريعة، ... وجعل هذه الطريقة لطف عظيم حاسم لمادّة الجدال والنزاع من أصله.[[82]](#footnote-82)

لازمه عدم تشريع قرعه، اخلال نظام اجتماع و هرج و مرج است، و عدم قرعه يعنى باقى‌ماندن در جهالت كه منجر به تعطيلى احكام و برانگيخته‌شدن فتنه و فساد است كه از بين رفتن ريشه آن‌ها از نظر عقل مطلوب است ... وضع و جعل اين روش، لطف بزرگى از سوى شارع براى ريشه‌كن كردن جدال و درگيرى از اساس است.

**مقصود از اختلال نظام**

پيرامون مسأله اختلال نظام نكاتى وجود دارد كه دقّت در آن‌ها ضرورى است. اوّلين نكته اين است كه مراد از نظام چيست؟ آيا نظام معيشتى و نظام اجتماعى مردم مقصود است؟علاوه بر اين، سؤال اين است كه عقل، تا چه ميزانى اختلال نظام را قبيح مى‌داند؟

فرض كنيد گوسفند وطى‌شده‌اى در گلّه يك فردى باشد كه گوسفندان زيادى ندارد، به عنوان مثال، پنج گوسفند داشته باشد. اگر قرعه در اين مورد جعل نشود، چطور مى‌توان گفت اختلال نظام به وجود مى‌آيد؟!. بنابراين، چنين نيست كه هماره از عدم جعل قرعه، اختلال نظام به وجود آيد.بالاتر از اين، اگر هم نزاعى بين دو نفر باقى بماند، كجاى نظام معيشتى و اجتماعى مردم به هم مى‌خورد؟ همان‌طور كه در باب احتياط، علماى اصول گفته‌اند: احتياط هميشه موجب اختلال نظام نيست.[[83]](#footnote-83)

به هر حال، اختلال نظام نمى‌تواند ملاك باشد مگر در مرتبه‌اى شديد كه نظام ارتباطى و اجتماعى تمام مردم به هم بخورد. به عنوان مثال، اگر شارع نكاح را در دايره اسلام فقط امضا مى‌كرد، امور تمامى افرادى كه اكثريت دنياى امروز را تشكيل مى‌دهند، مختل مى‌شد. امّا از عدم جعل قرعه، چه هرج و مرجى لازم مى‌آيد؟ لذا، دليل فوق از نظر كبروى دچار اشكال است.

از سوى ديگر، در صغراى دليل نيز مى‌توان اشكال كرد؛ چه آن‌كه درست است قرعه راهى براى رفع نزاع مى‌باشد، ليكن راه‌هاى ديگرى نيز براى رفع درگيرى‌ها و منازعات وجود دارد، مثل مصالحه. نكته ديگر قابل ذكر در مورد تفكيك دليل عقل از بناى عقلا است كه مشهور اصولى‌ها بدان قائل‌اند.

**تفكيك بناى عقلا و دليل عقل از يكديگر**

تفكيكى كه ميان بناى عقلا و عقل وجود دارد، بر اساس مبناى مشهور دانشمندان اصولى است، اما طبق مبناى برخى از دانشمندان اصول هم‌چون محقّق اصفهانى رحمه‌الله [[84]](#footnote-84)بين بناى عقلا و دليل عقل فرقى نيست. ايشان معتقد است: قضيه «العدل حسن» و «الظلم قبيح» كه مشهور مى‌گويند از مستقلات عقليه هستند از مشهورات و جزء قضاياى مشهوره عقلائيه است كه بناى عقلا نيز از اين قضايا متشكل است. لذا،دانشمندانى چون محقّق اصفهانى قدس‌سره بين دليل عقل و بناى عقلا تفكيك قائل نمى‌شوند.

4.سیره متشرعه

در بعضى از كلمات، سيره متشرّعه نيز دليل مشروعيت قرعه قلمداد شده است.در مورد سيره متشرّعه توجّه به اين نكته ضرورى است كه سيره بايستى به زمان معصوم عليه‌السلام متصل باشد تا حجّت باشد؛ اما همان اشكالى كه در دليل اجماع ذكر شد راجع به مدركى يا محتمل المدركى بودن آن، در اين دليل نيز وجود دارد. مشهور بر اين عقيده‌اند كه سيره متشرّعه اگر مدركى يا محتمل المدرك باشد، قابليّت استناد و استدلال را ندارد.

نتیجه نهایی:از دیدگاه علما قاعده قرعه هم به وسیله ی ادله ی نقلی یعنی آیات و روایات و در نظر بعضی همچنین از طریق ادله غیر نقلی نیز این قاعده اثبات می شود.

**منابع:**

قرآن كريم.

1 . ابن شعبه حرّانى حسن بن على، تحف العقول عن آل الرسول صلى‌الله‌عليه‌و‌آله، محقّق: على‌اكبر غفارى، قم، جامعه مدرّسين، 1404ق.

2 . صاحب بن عباد، المحيط فى اللغة، بيروت، عالم الكتاب، 1414ق.

3 . صدوق محمّد بن على بن بابويه، من لا يحضره الفقيه، قم، جامعه مدرّسين، 1413ق.

4 . ابن منظور محمّد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع دار صادر، 1414ق.

5 . احسايى ابن ابى جمهور محمّد بن على، عوالى اللئالى العزيزية، قم، دار سيّد الشهداء للنشر، 1405ق.

6 . اندلسى ابوحيان محمّد بن يوسف، البحر المحيط فى التفسير، بيروت، دار الفكر، 1420ق.

7 . انصارى مرتضى بن محمّدامين، فرائد الأصول، قم، مجمع الفكر السلام ى، 1428ق.

8 . آشتيانى محمّد حسن، بحر الفوائد فى شرح الفرائد، بيروت، مؤسسة التاريخ العربى، 1429ق.

9 . آلوسى سيّد محمود، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، محقّق: على عبدالبارى عطية، بيروت، دار الكتب العلمية، 1415ق.

10 . آملى ميرزا هاشم، مجمع الافكار و مطرح الانظار، مقرّر: محمّدعلى اسماعيل‌پور، قم، المطبعة العلمية، 1395ق.

11 . بجنوردى سيّد حسن، القواعد الفقهية، محقّق: مهدى مهريزى و محمّد حسن درايتى، قم، نشر الهادى، 1419ق.

12 . بحرانى سيّد هاشم، البرهان فى تفسير القرآن، تهران، بنياد بعثت، 1416ق.

13 . برقى احمد بن محمّد، المحاسن، قم، دار الكتب السلام ية، 1371ق.

14 . طبرى محمّد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، دار المعرفة، 1412ق.

15 . تبريزى ميرزا جواد، دروس فى مسائل علم الاصول، قم، دار الصديقة الشهيدة عليهالسلام ، 1387ش.

16 . طبرسى فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، 1372ش

17 . جوهرى اسماعيل بن حمّاد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، محقّق: احمد عبدالغفور عطار، بيروت، دار العلم للملايين، 1410ق.

18 . الخلاف، قم، جامعه مدرّسين، 1407ق.

19 . حائرى يزدى عبدالكريم، درر الفوائد، قم، مؤسسة النشر السلام ى، 1418ق.

20 . حرّ عاملى محمّد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، قم، مؤسسه آل البيت عليهم‌السلام ، 1409ق.

21 . تهذيب الاحكام، تهران، دار الكتب السلام ية، 1407ق.

22 . حسينى عاملى سيّد جواد بن محمّد، مفتاح الكرامة فى شرح قواعد العلاّمة، قم، جامعه مدرّسين، 1419ق.

23 . طوسى محمّد بن حسن، الاستبصار فيما اختلف من الاخبار، تهران، دار الكتب السلام ية، 1390ق.

24. عاملى زين الدين بن على (شهيد ثانى)، مسالك الافهام الى تنقيح شرائع السلام ، قم، مؤسسة المعارف السلام ية، 1413ق.

25 . حلّى ابن ادريس محمّد بن منصور، السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، قم، جامعه مدرّسين، 1410ق.

26 . حلّى جعفر بن حسن (محقّق حلّى)، شرائع السلام فى مسائل الحلال و الحرام، محقّق: عبد الحسين محمّد على بقال، قم، مؤسسه اسماعيليان، 1408ق.

27 . حلّى حسن بن على بن داود، رجال ابن داود، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1383ق.

28 . حلّى حسن بن يوسف (علاّمه حلّى)، تذكرة الفقهاء، قم، مؤسسة آل البيت عليهم‌السلام ، 1414ق.

29 . ، عاملى محمّد بن مكى (شهيد اوّل)، القواعد و الفوائد، محقّق: سيّد عبدالهادى حكيم، قم، كتابفروشى مفيد، بى‌تا.

30 . ، قواعد الأحكام فى معرفة الحلال والحرام، قم، جامعه مدرّسين، 1413ق.

31 . ، مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة، قم، جامعه مدرّسين، 1413ق.

32 . حلّى سيّد بن طاووس، الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان، قم، مؤسسة آل البيت عليهم‌السلام ، 1409ق.

33 . حلّى محمّد بن حسن بن يوسف (فخر المحقّقين)، إيضاح الفوائد فى شرح مشكلات القواعد، قم، مؤسسه اسماعيليان، 1387ق.

34 . خطيب بغدادى، تاريخ بغداد، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، 1417ق.

35 . ذهبى محمّد بن احمد، ميزان الاعتدال، محقّق: على محمّد البجاوى، بيروت، دار المعرفة، 1382ق.

36 . رازى محمّد بن عمر، التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1420ق.

37 . راغب اصفهانى حسين بن محمّد، مفردات الفاظ القرآن، لبنان سوريه، دار العلم الدار الشامية، 1412ق.

38 . شيخ مفيد، الارشاد فى معرفة حجج الله‌ على العباد، قم، كنگره شيخ مفيد، 1413ق.

39 . سبزوارى سيّد عبدالأعلى، مهذّب الاحكام، قم، مؤسسة المنار، 1413ق.

40. ذكرى الشيعة فى أحكام الشريعة، قم، مؤسسة آل البيت عليهم‌السلام )، 1419ق.

1. فوائد الأصول، محمد حسین نائینی، ج4، ص309. [↑](#footnote-ref-1)
2. فوائد الأصول، محمد حسین نائینی، ج4، ص309. [↑](#footnote-ref-2)
3. المبسوط في أُصول الفقه، شيخ جعفر سبحاني، ج4، ص11. [↑](#footnote-ref-3)
4. تهذيب الأصول، تقرير بحث امام خميني، شيخ جعفر سبحاني، ج1، ص6. [↑](#footnote-ref-4)
5. متن درس خارج ایشان مورخ 24/6/92 [↑](#footnote-ref-5)
6. موسوعة الامام الخوئى، ج8، ص359. [↑](#footnote-ref-6)
7. كتاب الخلاف، ج4، ص 106، مسأله 116. [↑](#footnote-ref-7)
8. موسوعة الامام الخويى، ج8، ص359. [↑](#footnote-ref-8)
9. همان، ج 11، ص485. [↑](#footnote-ref-9)
10. همان، ج23، ص108. [↑](#footnote-ref-10)
11. جواهر الكلام، ج5، ص260. [↑](#footnote-ref-11)
12. مختلف الشيعة، ج2، ص67؛ من لا يحضره الفقيه، ج1، ص 276 ح846. [↑](#footnote-ref-12)
13. لأمان من أخطار الأسفار والأزمان، ص94. [↑](#footnote-ref-13)
14. جواهر الكلام، ج7، ص414. [↑](#footnote-ref-14)
15. شرائع الاسلام، ج1، ص67. [↑](#footnote-ref-15)
16. جواهر الكلام، ج12، ص166. [↑](#footnote-ref-16)
17. جواهر الكلام، ج12، ص167. [↑](#footnote-ref-17)
18. جواهر الكلام، ج22، ص110. [↑](#footnote-ref-18)
19. تحرير الوسيلة، ج1، ص363؛ تفصيل الشريعة فى شرح تحرير الوسيلة، الخمس والانفال، ص224. [↑](#footnote-ref-19)
20. امام خمينى قدس‌سره اين فرع را به عنوان مسأله 50 در تحرير اين‌گونه مى‌نويسد: «مسألة 50: لو مات العامل وكان عنده مال المضاربة، فإن علم بوجوده فيما تركه بعينه فلا إشكال، وإن علم به فيه من غير تعيين ـ بأن كان ما تركه مشتملاً عليه وعلى مال نفسه، أو كان عنده أيضا ودائع أو بضائع للآخرين واشتبه بعضها مع بعض ـ يعامل معه ما هو العلاج في نظائره من اشتباه أموال متعدّدين. وهل هو بإعمال القرعة، أو إيقاع التصالح، أو التقسيم بينهم على نسبة أموالهم؟ وجوه، أقواها القرعة، وأحوطها التصالح». [↑](#footnote-ref-20)
21. از آن‌جا كه امام رضا عليه‌السلام در روايت، رجوع به قيافه‌شناس را به صورت مطلق مردود دانسته و ديگر به علم‌آوربودن يا نبودن آن اشاره‌اى نكرده، معلوم مى‌گردد در اين زمان نيز نمى‌توان به علم ژنتيك و «دى اِن آى» رجوع كرد. البته كسانى كه در باب قطع، حجيت علم را ذاتى مى‌دانند، به كفايت اين راه‌ها نظر مى‌دهند و طبق قاعده، چون مشكلى نيست، به قرعه نيز نياز پيدا نمى‌كنند. [↑](#footnote-ref-21)
22. مفردات الفاظ القرآن، ص431. [↑](#footnote-ref-22)
23. ج2، ص342. ابن منظور نيز در لسان العرب ج12، ص308 آورده است: «السَّهْمُ: واحد السِّهام. والسَّهْمُ: النصيب. المحكم: السَّهْم الحظُّ، والجمع سُهْمان وسُهْمة؛ الأَخيرة كأُخْوة. وفي هذا الأَمر سُهْمة أَي نصيب وحظّ من أَثَر كان لي فيه». [↑](#footnote-ref-23)
24. سان العرب، ج8، ص266؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج11، ص361. [↑](#footnote-ref-24)
25. كتاب العين، ج 3، ص101؛ لسان العرب، ج7، ص148؛ المحيط فى اللغة، ج2، ص438. [↑](#footnote-ref-25)
26. طبرى در جامع البيان فى تفسير القرآن، ج23، ص63 مى‌نويسد: «عن السدي، قوله: فَكانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ، قال: من المقروعين». اين مطلب در تفاسير ديگرى نيز آمده است؛ به عنوان نمونه، ر.ك: مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج8، ص716؛ معالم التنزيل فى تفسير القرآن، ج4، ص47 . [↑](#footnote-ref-26)
27. كافى، ج7، ص158،ح1؛ تهذيب الاحكام، ج9، ص357، ح10؛ وسائل الشيعة، ج26، ص292. [↑](#footnote-ref-27)
28. من لا يحضره الفقيه، ج3، ص89؛ وسائل الشيعة، ج27، ص260، باب 13از ابواب كيفية الحكم، ح12. [↑](#footnote-ref-28)
29. العناوين، ج1، ص .341

عوائد الايام، ص .640 [↑](#footnote-ref-29)
30. [↑](#footnote-ref-30)
31. الاستصحاب، ص384. [↑](#footnote-ref-31)
32. تهذيب الأحكام، ج6، ص240، وسائل الشيعة، ج27، ص259، باب 13 از ابواب كيفية الحكم و احكام الدعوى، ح11. [↑](#footnote-ref-32)
33. وسائل الشيعة، ج27، ص258، باب 13از ابواب كيفية الحكم و احكام الدعوى. [↑](#footnote-ref-33)
34. دعائم الاسلام، ج2، صص522 و523. [↑](#footnote-ref-34)
35. وسائل الشیعه ،ج27، ص289 [↑](#footnote-ref-35)
36. وسائل الشیعه ج27 [↑](#footnote-ref-36)
37. تهذيب الاحكام، ج6، ص363، ح18؛ وسائل الشيعة، ج26، صص312 و313، باب4 از ابواب ميراث الغرقى و والمهدوم عليهم ح4. [↑](#footnote-ref-37)
38. المحاسن، ج2، ص603؛ وسائل الشيعة، ج27، ص262 باب 13 از ابواب كيفية الحكم و احكام الدعوى ح17. [↑](#footnote-ref-38)
39. دعائم الاسلام، ج2، صص 522 و523. [↑](#footnote-ref-39)
40. مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج17، ص378 باب 11 از ابواب كيفية الحكم ح14. [↑](#footnote-ref-40)
41. تهذيب الاحكام، ج6، صص 316 ـ 318 باب من الزيادات فى القضايا والاحكام ح82 . [↑](#footnote-ref-41)
42. كافى، ج7، ص419 باب الرجلين يدّعيان فيقيم كلّ واحد منهما البيّنة ح4؛ تهذيب الاحكام، ج6، ص 233، ح3؛ وسائل الشيعة، ج27، ص251 باب 12 از ابواب كيفية الحكم ح6 . [↑](#footnote-ref-42)
43. تهذيب الاحكام، ج6، ص235، ح8؛ وسائل الشيعة، ج27، ص254 باب 12 از ابواب كيفية الحكم ح11. [↑](#footnote-ref-43)
44. كافى، ج7، ص419، ح3؛ تهذيب الاحكام، ج6، ص233، ح2؛ وسائل الشيعة، ج27، ص251 باب 12 از ابواب كيفية الحكم ح5. [↑](#footnote-ref-44)
45. لرسائل، ج1، صص 341. -346 [↑](#footnote-ref-45)
46. كافى، ج7، ص420، ح2؛ وسائل الشيعة، ج27، ص252 باب 12 از ابواب كيفية الحكم ح8 [↑](#footnote-ref-46)
47. كافى، ج7، ح1؛ وسائل الشيعة، ج27، ص252 باب 12 از ابواب كيفية الحكم ح7. [↑](#footnote-ref-47)
48. تهذيب الاحكام، ج6، ص235، ح9. [↑](#footnote-ref-48)
49. همان. [↑](#footnote-ref-49)
50. هذيب الاحكام، ج6، صص236 و237؛ الاستبصار، ج3، ص41؛ وسائل الشيعة، ج27، ص255 باب 12 از ابواب كيفية الحكم ح15 [↑](#footnote-ref-50)
51. هذيب الاحكام، ج6، صص236 و237؛ الاستبصار، ج3، ص41؛ وسائل الشيعة، ج27، ص255 باب 12 از ابواب كيفية الحكم ح15 [↑](#footnote-ref-51)
52. تهذيب الاحكام، ج9، صص171 و172؛ وسائل الشيعة، ج19، صص359 و360 ح1 باب43. [↑](#footnote-ref-52)
53. لجامع لأحكام القرآن، ج16، ص125. [↑](#footnote-ref-53)
54. تهذيب الاحكام، ج9، صص171 و172؛ وسائل الشيعة، ج19، صص359 و360 ح1 باب43. [↑](#footnote-ref-54)
55. الاستبصار فيما اختلف من الاخبار، ج3، ص369؛ تهذيب الاحكام، ج8، ص169 ح15؛ وسائل الشيعة، ج21، ص171 باب 57 از ابواب نكاح العبيد والإماء ح2. [↑](#footnote-ref-55)
56. تهذيب الاحكام، ج9، صص171 و172؛ وسائل الشيعة، ج19، صص359 و360 ح1 باب43. [↑](#footnote-ref-56)
57. احتمال بسيار قوى وجود دارد كه اين روايت با حديثى كه در صفحات آينده به عنوان حديث شماره 5ذكر مى‌شود، يكى باشد. [↑](#footnote-ref-57)
58. منظور از عبارت «مَا أَعْلَمُ فِيهَا شَيْئا» كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌و‌آله فرمودند، اين نيست كه حكم مسأله براى آن حضرت روشن نيست و حكم را نمى‌دانند؛ بلكه مراد ايشان آن است كه حكمى در اين مسأله غير از آن چه كه على عليه‌السلامبيان كرد، وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-58)
59. تهذيب الاحكام، ج9، ص348، ح33؛ وسائل الشيعة، ج26، ص280 باب 10 از ابواب ميراث الولد الملاعنة وما أشبهه ح1 . [↑](#footnote-ref-59)
60. من لا يحضره الفقيه، ج3، صص92 و93 ح3392؛ تهذيب الاحكام، ج8، ص169 ح14؛ وسائل الشيعة، ج27، ص261، باب 13 ح14 و نيز ج21، ص171. [↑](#footnote-ref-60)
61. الارشاد فى معرفة حجج الله‌ على العباد، ج1، ص195؛ وسائل الشيعة، ج21، ص172، باب 57 از ابواب نكاح العبيد والاماء ح5. [↑](#footnote-ref-61)
62. الكافى، ج7، ص138 من لا يحضره الفقيه، ج4، ص308؛ تهذيب الاحكام، ج6، ص239 وج9، ص361؛ وسائل الشيعة، ج26، ص312 وج27، ص258 باب 13 ح7. [↑](#footnote-ref-62)
63. الخلاف، ج5، ص372م7؛ مهذّب الاحكام، ج28، ص147. [↑](#footnote-ref-63)
64. تهذيب الاحكام، ج9، صص171 و172؛ وسائل الشيعة، ج19، صص359 و360 ح1 باب43. [↑](#footnote-ref-64)
65. [↑](#footnote-ref-65)
66. الخلاف، ج5، ص372م7؛ مهذّب الاحكام، ج28، ص147. [↑](#footnote-ref-66)
67. تهذيب الاحكام، ج9، ص43 ح182؛ وسائل الشيعة، ج24، ص169 باب 30 از ابواب الاطعمة المحرّمة ح1. [↑](#footnote-ref-67)
68. وسائل الشيعة، ج24، ص170، كتاب الاطعمة والاشربة، ابواب الاطعمة المحرّمة، باب 30، ح4. [↑](#footnote-ref-68)
69. سوره زمر، آيه .46 [↑](#footnote-ref-69)
70. ز قائلين به اين نظر مى‌توان به سيّد مرتضى و ابن ادريس رحمهماالله اشاره كرد. رك: كنز الفوائد فى حلّ مشكلات القواعد، ج3، ص406. [↑](#footnote-ref-70)
71. وسائل الشيعة، ج12، ص310 باب 164 از ابواب احكام العشرة فى السفر و الحضر باب تحريم النميمة والمحاكاة ح13. [↑](#footnote-ref-71)
72. لكافى، ج4، ص218، ح5؛ من لا يحضره الفقيه، ج2، ص248؛ وسائل الشيعة، ج13، ص216 باب 11 از ابواب مقدّمات الطواف و ما يتبعها ح11 . [↑](#footnote-ref-72)
73. الارشاد فى معرفة حجج الله‌ على العباد، ج1، ص162؛ بحار الانوار، ج21، ص77 وج36، ص178. شيخمفيد رحمه‌الله مى‌نويسد: «كَانَتْ غَزَاةُ السِّلْسِلَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَعْرَابِيّا جَاءَ إِلَى النَّبِىِّ صلى‌الله‌عليه‌و‌آله فَجَثَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قَالَ لَهُ جِئْتُكَ لِأنْصَحَ لَكَ قَالَ وَ مَا نَصِيحَتُكَ قَالَ قَوْمٌ مِنَ الْعَرَبِ قَدِ اجْتَمَعُوا بِوَادِي الرَّمْلِ وَ عَمِلُوا عَلَى أَنْ يُبَيِّتُوكَ بِالْمَدِينَةِ وَ وَصَفَهُمْ لَهُ فَأَمَرَ النَّبِىُّ صلى‌الله‌عليه‌و‌آله أَنْ يُنَادَى بِالصَّلاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ الْمُسْلِمُونَ وَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ الله‌ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَذَا عَدُوَّ الله‌ وَعَدُوَّكُمْ قَدْ عَمِلَ عَلَى تَبْيِيتِكُمْ فَمَنْ لَهُمْ فَقَامَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الصُّفَّةِ فَقَالُوا نَحْنُ نَخْرُجُ إِلَيْهِمْ يَا رَسُولَ الله‌ فَوَلِّ عَلَيْنَا مَنْ شِئْتَ فَأَقْرَعَ بَيْنَهُمْ فَخَرَجَتِ الْقُرْعَةُ عَلَى ثَمَانِينَ رَجُلاً مِنْهُمْ وَمِنْ غَيْرِهِمْ». [↑](#footnote-ref-73)
74. عوالى اللئالى العزيزية، ج2، ص258؛ المغنى لابن قدامة، ج6، ص491 وج12، ص274. [↑](#footnote-ref-74)
75. الغارات، ج1، ص34؛ بحار الانوار، ج34، ص349؛ وسائل الشيعة، ج15، ص114 باب 41 از ابواب جهاد العدوّ و ما يناسبه باب كيفيّة قسمة الغنائم و نحوها ح13 [↑](#footnote-ref-75)
76. عوائد الايام، ص651. [↑](#footnote-ref-76)
77. القواعد والفوائد، ج2، ص184. ايشان مى‌نويسد: «الثاني: إجماع التابعين على ذلك». [↑](#footnote-ref-77)
78. اين‌كه در لسان علما رايج گشته تحصيل اجماع محصّل بين متقدّمين ممكن نيست، در مورد قرعه صادق نيست؛ چه آن‌كه در خصوص قرعه، اگر به فتاواى فقيهان متقدّم مراجعه شود، معلوم مى‌گردد كه تحصيل اجماع محصّل ممكن است. [↑](#footnote-ref-78)
79. الرسائل، ج1، ص347. [↑](#footnote-ref-79)
80. الرسائل، ج1، ص347. [↑](#footnote-ref-80)
81. القواعد والفوائد، ج2، ص183. [↑](#footnote-ref-81)
82. العناوين الفقهية، ج1، ص359. [↑](#footnote-ref-82)
83. الاجتهاد و التقليد، ص60؛ درر الفوائد، ص402؛ دروس فى مسائل علم الاصول، ج4، ص344. [↑](#footnote-ref-83)
84. نهاية الدراية، ج3، ص335. [↑](#footnote-ref-84)